

حصار شهر سے اسکا کہ تجار بسیار و خلق چیار در انجا سکنی دارد آنها سے شیرین از خارج شهر کہ آباد سے جدا نیست در انجا می برند
هر چند در ایام فوج بانی بطور نبرد کار نیز ہم ساخته باشند و در صورت فراموشی که اکنون آن آباد را قابو سے دشمن نیست و در انجا
نمی توان برود معلوم نمی شود که این ہم خلق کثیر با این حال چاره سے آبی بچ صورت نموده اند افسوس کہ صاحبان انگلیش الحال این
اجبار با امثال ما مردم اظهار نمی کنند و ما را از جا سے دیگر منتفع معلوم نمی تواند شد و الا این سوانح در کمال تنقیح و تحقیق قلم سے شد

ذکر و در جنل کوٹ بمندراج و جنگیدن با افواج حیدر نایک جنگ جو و مغلوب گشتن او هم
مثل جنل منرو و رفتن مستر فرانسس بولایت خود در عین این محاربات و جنگ بنا بر
عدم موافقت با گورنر جنل عماد الدولہ بھادر مستر شنگ

چنانچه سبق ذکر یافت از ابتدا سے و در جنل کلاورن و کرنل منسج مستر فرانسس گورنر را با اصحاب ثلثہ مذکور صحبت
ناچاق گشته هر چند از طرفین گاہ گاہ سے خواهش اتفاق بدلائت مصالحان و بد است حسن وفاق و قبح نفاق مرکز فوج
گشت اما بنا بر تباین مراج و مخالف آرا و حث جہاد و لذت مرحیت میسر نیامد درین ایام ہم بعد خانه جنگی باز بسجے جنرل کوٹ
و مستر ڈو کرل صورت آمیزش و آشتی با گورنر جنل بھادر و مستر فرانسس رو نمود اما بعد رفتن جنرل بمندراج مستر فرانسس
کہ از بد سے خواهان چند کار بود و یکی ہم از ان گورنر جنل قبول سے نمود باز لشفاق و افتراق انجا میداد از انجا بھادر سے مستر
بر شتو حکومت لکنند با افراد و اختیار تام بوسے کہ پیشتر بود سے خواست و درین خصوص حکم ولایت ہم مکرر رسید بود و بر
رام چند راک دیوانی صنوع کلکتہ کہ بنام گنگا گونند مقرر است و بر اسپرند کار دیوانی خالصہ و ازین قبیل شاید بعضی کار با سے
و گیر ہم خوانند بود گورنر جنل بھادر هیچ یک ازینها قبول نکرد چون از پیشتر ہم کہ در تہاد داشت و مانع ارادہ مخالفت با مرستہ ہم بود
ناگهان این فساد ماورین ماہ قات نیز روسے داد و دہنی عظیم با فوج انگلیشہ ہم رسیدہ و دوسہ فوج معتقد مع سرداران نامور
بسیار تلف شد و ز بسیار سے درین حروب بھارت رسیدہ خزانہ کپنی راستے گویند کہ خالصے گم دید چنانچه قرص گرفتن از
نگالیان ہم بیان دلالت سے کند و ارادہ تسخیر ممالک دیگر از ولایت ہم ممنوع بود مستر فرانسس بزعم خود تقصیرات بسیار
از قبیل مذکورات بر گورنر اثبات نموده و در مخالفت و دفاع ترشیت فرمودہ با اکثر اصحاب کہ از گورنر کشیدہ خاطر بودہ اند در
او اخروی قعدہ سنہ یکہزار و یک صد و نو و دو چار روانہ لندن کہ دار الملک سلاطین انگلیشیہ است گردید و گویند کہ اگر چه پیشتر
ہم با اعتبار عقل و اقتدار افراد داشت اکنون کہ از اصحاب کھیٹ غیر از مستر پولیور کے شریک کار با سے ملکہ روسے با او
نامندہ صاحب اختیار حل عقد و غزل و نصب در جمیع امور عماد الدولہ جلاوت جنگ گورنر بھادر مستر شنگ است باید یہ
بایان این معاملات و مفاسد و آشوب کہ شروع است بچہ صورت سے انجامد و چگونه اختتام سے یابد و احوال این خلق
بچارہ کہ غیر از خدا یا دیوار سے نذار و بچا سے انجامد فقیر از مرشد آبا و بیت و شہ شرم ذی الحجہ سال مذکور کو چیدہ متصل بر محل
رسید و در انجا بنا بر بعض جہات خصوص تقدیم مراسم ایام عاشورا مقامها نمودن ماہ محرم شروع سال نمودن پنجم از ماہ مذکور
از مستر سے شنید کہ پنجم ذی الحجہ جنل کوٹ با فوج ہمرا سے و مندر است و سہار و سہرا انجام موفور کہ ہمراہ بردہ بود از قلعہ مندرراج
برآمد و با افواج حیدر نایک مضاف داد و بدستور جنل منرو کار سے از پیش بردہ مخدول و مشکوب تعلیم مذکور خواست
نمود و افواج حیدر نایک در کمال غلبہ خارج حصار مندرراج تمام مویہ اراکات را تصرف است اما بعد ازین چہ شروع

ذکر اسباب تعویق روانه شدن کرل پیارس که قلعه واد کلکتہ و سردار محمد افواج انگلیشی بہت بطرف مندرج با بمکل احوال مرہبہ ہاسے کنگن وانڈے کے از احوال فواج انگلیشی کہ بطرف قلعه گوہد با عانت راناسے قلعه مذکور رفتہ شائبہ ریب وشک

افواج انگلیشی کہ لبر کردے گتپن پامر با عانت راناسے گوہد رفتہ بو و چند روز نے در انجا آسودہ و در قلعه او بر کلاطینان مردم خود نشانیہ در فکر انتراع بعضے قلع واکندہ کے فی الحقیقہ در سوابق ایام از اباسے راناسے مذکور بود افتاد و بارانا اختیار احوال ہر جاسے و مکان نمودر انجا طاہر ساخت کہ از جملہ جاہاسے آبا سے من کی قلعه گو الیاریست کہ از قلع مستحکم مشورہ سنا و چندہ سے قبل ازین سلاطین بابر یہ بقرہ و غلبہ درید تصرف خود داشتند از ان ایام منسوب بپادشاہان و قلعہ پادشاہی شہر داشت چون سلطنت ضعیف و مرہبہ تو سے گردید قلعه داران از بے خبر سے امر و ارکان سلطنت و شدت احتیاج و فقار بنا بر نیافتن وجہ مشاہرہ بہ تطبیح مرہبہ راستیے با دن قلعه مذکور گشتہ و زر سے معتد بہ در عرض قفولین قلعه مذکورہ گرفتہ حصاً را بختیار ملازمان مرہبہ گذاشتند از ان وقت در تصرف مرہبہ است و این معاملہ در عہد احمد شاہ سپہ محمد شاہ بابر سے روسے داد چون راجہ گوہد بنا بر قرب جو ار کہ از گو الیاریز قلعه گوہد فاصلہ سیزدہ کردہ است و او ہمیشہ خواہان آنجا بودہ از بچہ شیراز و فر از اطراف و جوانش کما غینبی اطلاع داشت شاید آن قلعه راستے بر کوہ بطرف منحنی از انبار و دیوار حصار میان طرف پستی بسیار نسبت با طرف دیگر داشت مدارج مذکورہ را ہم با سرداران فوج انگلیشی ظاہر و چند کس کہ از ان راہ اکتفا بہ کتہ داشتند حاضر کرد سالار فوج انگلیشی زینہ با مناسب آن دیوار در کمال احتیاز راستہ و با شہار طرف دیگر از جاسے اقامت خود کہ در گوہد داشت نہضت نمود چون بفاصلہ پنج شش کردے سے قلعه لشکرش رسید اول شب لشکر را بجا کتہ اشته فوج راجہ بیدہ بازینہ آراستہ ہمراہ برد و آخر شب قریب صبح بطرف مذکور حصار رسیدہ و غفلت مستحقان بالاسے حصار برآید و حارسان را بنزیر شک آتش بار گرفت آن وقت کہ ہزار دو ہزار کس ایشان داخل قلعه گردیدہ باشند ہزار کس غفلت پیشہ اینجانی تو اند کہ از عہدہ برآندے گوہد قلعه در مرہبہ از فرط غیظ و غیرت یا خوف بازخواست اولیا سے نعمت خود را ہلاک ساخت و روایتے چنین ہم مسموع شدہ کہ رئیس از حارسان قدیم پادشاہ سے از مرہبہ بنا بنا بر عدم ایفاسے وعدہ با او با طنارہ عداوت سے پیود و در طاہر مبارک کردہ اندرون قلعه بود بد لالت و امانت او این کار صورت گرفت علی اسے حال قلعه در قبضہ تصرف و اختیار انگلیشیہ در آمدنبدہ خاک را در کلکتہ بود کہ خبر فتح گو الیاری رسید و صدک شک تو بہادر شاد ما سے نے این فتح بگوش خود شنید و مسموع گردید کہ مہاسے سندھیا کہ از سپہ سالاران عمدہ و کمن و صاحب اختیار صوبہ مالوا و اوچین و قلعه گو الیاری بود درین برسات کہ او از سال نو دو چہارم ماہ دہ از وہم ہجے سے است بعد رفتن جرنل گاڈوہ بندر سورت در صوبہ مذکور آمدہ موسم بر شگال در انجا گذرانید و بعد انقباسے برساتی الی الان اطلاع نیست کہ سردار مذکور بمقابلہ جرنل گاڈوہ کہ بر سر قلعه کبھی رفتہ و آنرا حاضرہ داشت رفتہ با تدارک گو الیاری روافر رفتن آتش پکار و در قرب جو ار کہ آباد و کاپلے و کوڑہ و اما و امر کوڑہ خاطر دہشتہ درین طرفنا با افواج انگلیشیہ کہ متعین گوہد است و با کرل کنگن کہ از راہ کوہستان قاصد ملک مالوہ و اوچین و در ہمین برسات گشتہ بود مستعد ستیز و آویزاست بعد ازین بو صوبہ پوست کہ بنا بر کثرت اخراجات کہ لازمہ افواج کتے و حروب و کروزب است و نیز بنا بر صدقات قحط و غلا کہ اینہم از لوازم جنگ با مرہبہ است چہ مرہبہ کتر سے جنگد و کوشش

بسیار در محاسن و مصلحت بود که اجناس را بخرید و بکنید و از چار سوسه شکر خورید
خودش باشد خواه ملک دشمن دولت و دنیا را بکشد اجناس را سوخته از سکه از کولات و آبادی و جمیع ما بخرید بکنی گذارد
عاجز آمد و آثار نفاق هم از رانای سکه گوید مشاهده نمود دست از امانت او برداشته قلع گوید و گویا با اختیار او گذشته است
مصلحت با مریت نمودند مهابت سینه بیابان امر را لطیف بینی و نعمت غیر مترقب شمرده نیز عثمان از حرب ایشان باز کشیدند
و افواج انگلیشی گرفتند در کاپور و طرف کورده آمد بر سر حد و صوفیه را آباد چنانی نمودند بنا بر امید مصلحت با هم بود و موافقت که طرفین
را منظور است ترک جنگ نموده انتظار انفصال دارند اما هنوز مصلحت منقذ نیست باید دید که چه می انجامد اما سینه بیابان را
گویند که او با عانت انگلیشی تعلق گویا راز دست مرشد با مصلحت ساخت و قایل بعضی معتقد گشته قاصد انزاع اکثر ممالک مسخر
آنها بود بجان رنجیده و زنگ استیصال رانای فساد خرابی ملک و قتل رانای بجهت گرفتاری یو سنا بد او تا نجات و تاراج ملک نماند
قلع سینه او مستعد و سرگرم است و تا نالت تحریر این بطور جمیع ملک رانای قلع مستعد او را از دست رانای انزاع نموده غیر از
قلع گوید و گویا در دست رانای فساد و افواج سینه بیابان دو قلعه مذکور را محاصره دارد و غرض بر رانای فساد گشته تا بعد ازین
چه شود بعد از محاربات بسیار سال گذشته که بکنیز اردو کیصد و نو و هشت بجز سکه بود رانای عاجز آمد و با مهابت سینه بیابان
نمود و قلعه گوید و تمام ملک رانای تبصرن سینه بیابان و سینه بیابان چند ماه قبل ازین مصلحت گویا را بخرید و عانت مسخر نمود و دور
چیت سنگه که با گورنر جنرل بجا و رضع و وفا نموده آنرا مملو ب افواج انگلیشی گردید نیز در حمایت مهابت سینه بیابان لشکر
و بتوقع اعانت مهابت او سکه گذرانند باید دید پایان احوال او هم چه صورت میگیرد و نیز احوال جنرل کادر و بهادر غیر معلوم و اخبار
مختلفه در باره او مسموع شده لنداب نگارش آن مبادرت نرفت بعد ازین اگر حیات مهابت بقا کند و خبر مستقیم بگوش فقر رسد
انشاء الله تعالی با این مسودات انضمام خواهد یافت اما وقت رفتن جنرل کورنر را با او سهو و تبصرن بود که کوچ سنگین دیگر
از طرف کنگر و جگر نماند و کنهام و سیکا کول بکسر کرد که بکنیز پاریس که سردار عمده و از افاضل مهندسین و قلعه دار کلکت است
بنا بر عانت و رفاقت جنرل مذکور بر راه خشک خواهد رفت چه خاطر با از مرشد کنگر بنا بر عمود و موافقت مجدد و مصلحت قدیم و حضور
و طیار و کلاسه ادر جمع بود که اینها با استنفاظ خبر خواستند و مزارع عبور و مرد تو جهاسه از راه مذکور نخواهند بود چون بر سات نقض
یافت و افواج و روسا سکه عساکر انگلیشی را گورنر با دماز هر سوچید و رطلیده اراده ارسال آنها تقسیم داد که از اسباب
انگلیشی با مبلغ سکه رو پی نقد و سخت و بد پایاسه دیگر مثل بعضی زیور هاسه جو اهرن و اسبر و لبوسات قاضیه و غیره مع دیس
چنانچه که بکیر رنجور بجهت بود و سالار لشکر اردو کنگر است حسب الامر گورنر جنرل بجا در وثیقه مستغنی عمود همراه گرفت
برای استیذان ارسال فوج ازین راه و دستمزاج چنانچه مذکور در قبیل و متناع پیشتر رفت او لطفت و لبق ظاهر سکه نموده بدای
مرسد گرفت و انفصال جرایب و سوال مطالب بر امر پدر که در ناگپور کلان دار الملک خود است گذاشت که گویند بیل بنا گوی
رسیده عرض احوال نمود و جواب چنین داد که قول قرار این بجا و بنا بر سلوسه که با حکام بنگال و اولاد شجاع الله و نموده انداز فساد
اشتهار لائق اعتماد نمانده و قطع نظر از آن مانع مرخصی سرداران عمد و کنیم در خصوص مصلحت و خلیک هر چه راسه آنها بران قرار
یابد ما را هم قبول خواهد بود و در باره راه دادن با فوج ایشان که از حد و دایره و اختیار تماریم ما بجهت بیع امر سرداران و کمن و سبب
و ماسد راه ایشان بلکه ما مور با فروختن نیز از احوال و قتالی در نظر و بنگال و عظیم آباد ویم جبهه عمود سابقه ازین اباد و قاعه و
همین قدر که ماباد سکه شناختات و مشاجرات بکنیز پس است سینه شده که گورنر جنرل بجا در لجه اصناسه این خبر بکنیم

که شهابا بمسالحه خود از سابق دارید چه مانع است که رفاقت ما را هم احوال اختیار نمایند و مسلک روپیه مدو و خراج ماهه سوار ک
 وجه چرتکه که از سابق مقرر است گرفته رفیق فوج ما که بدکن سیر و با شید چمناسب چه پدرش قبول نموده جویند دلو که چمناس
 لشکر طاکه از قلیا یاسه چوتنه ما که قریب لشکر یک روپیه بر شها از روس حساب لازم الیاد است باید بهید و آئینده نشان
 مهاجرت نماید تا ما وجه مذکور را ماه باه ازو گرفته در رفاقت شما با شیم گورنر جنرل بهادر این استعمار انگلیف مالایطابق و آسته
 در این گفتگو با بوسه نفاق پستشام فرموده قبول نفرمود و رفتن کرنل پیارس بدین جهت در تعویق افتاده افواج انگلیشه چنانچه
 از سابق بر مدو و خود در خنه با سه راه در آمدن افواج هر شبهه در قلمر و صوبه بنگاله و عظیم آباد بودست و افواج چمناسی بر
 حد و خود در کنگ نشسته طرفین در کمین بهدیکر و منتظر وقت و فرصت اند باید دید که در کار جهان در این فتنه با سه آشکارا
 چه مصالح بنهاد داشته و ظهور آن در چه وقت اصلاح نپد آسته بعد ازین بوضوح انجامید که هر شبهه ناگپور این گفتگو با سربا به حصول
 مقاصد گردانیده چون زربا سه بقایا سه چوتنه خود تمام و کمال مع دیگر بهایا و تحالف گرفت و کلا سه او را نیز زربا و جاگیر
 میر آمد عداوت دیرینه با سرداران بر اهرم پونا و غیره مالک دکن خود از سابق بود چمناس سه برخاسته نزدیک خود رفت و کرنل
 پیارس با فوج شالیته از راه گنجام و سیکا کول بطرف مندرج نهضت نموده لقبه آنجا رسید و با نفاق جنرل کوک مکرر
 مصافحه با حیدر نایک و ادا کار سه از پیش گرفته غیر از حراست قلعه و دیگر کار سه نتوانستند حیدر نایک الی الان باستقلال
 و اقتدار مد صوبه اراکات مسلط است اما قلعه مندرج بدست او نیامده یکبار کرنل پیارس لبوار سه جواز قاصدی بکلته
 آمده زربا سه بسیار بکه این مار گورنر جنرل بهادر از روسا سه قوم خود بطور معاصره بخوشی آنها گرفته حاصل نموده مندرج
 نزد دینر جنرل کوک بیارگشته بکلته معاودت نمود اما کرنل پیارس و دیگر سرداران مع فوج در قلعه مندرج اند و شهرت
 که گران فی قلعه و جمیع مایحتاج از کولات و غیره در این قلعه میانی نهایت بلکه مافوق الطاقه است نسبت استعلا لیکه اصحاب انگلیشه
 دارند و از حسن سلینقه و تدبیر او وقت رسا سه گورنر جنرل بهادر پایا رها نموده تا حال که سه سال گذشته قلعه مندرج مفتوح
 نگشته تا بعد ازین چه شود

ذکر بعضی از احوال و خصایص مبارک الدوله و مطرف خنگ و منی بگیم و بیوس بگیم

مبارک الدوله خلف چهارم میر محمد جوهر خان و درین وقت سنال عمرش بیست و دوم است جوان صاحب خلق و با مردم ختم
 یارانه و مصافحه و محبت مخلصانه میگذارد و غرت و پاس زمان و مردان که از خاندانها سه عمده اند بسیار سه نماید ترحم زیاده
 از حد بر زیر دستان سه فرماید اما اوقاتش با منتظم و همیشه مشغول بله و لعب و مستغرق در عیش و طرب نه با دنیا کار دارد
 و نه با دین نه کسی بر دوستیش دل شاد است و نه از دشمنی او کسه غمگین او با سه غلامان و ملا زمان او و پدرش روپیه
 هر چه بر زبان آید میگویند و راه ادب نوکر سه و نبدگ سه پونید جان سه که نمی باید مراعات مبرار العمل سه آید و جای
 باید امکان ندارد که چه از کمیته اش بگاید عوام سید در برسات گشتی لندکان غذا گاه ساخته و در ختها سه موز ویران سه
 در او چراغ با شمع روشن کرده در دریا با سید سید و ولید گندم چمناسی سه دران داخل کرده لبقا سید سید متانفا
 بخوانند و آنرا نیز از جوا به خضر علیا سلام سید اند سراج الدوله ابله هم بغرور دولت و جل من دولت یکبار این نیاز مخترع
 عوام را بکمال کرده گشتی بسیار بزرگ سه که صد بار او سوار و عله خدمت گزار روشنی بران بودند آرا سه و چمناسی روشنی

بہتر ہا ساختہ ہو دریا سردا و شمع و مشاغل بسیار بر کشیدہا بر فروخت و آتش باز سے مختلف الاطوار در دریا سے بہا گیرنے
سوختہ شیشی تہا شام سے آن حضرت نمود متا بعد انش این عمل راست سینہ دانستہ سجدہ گرفتند تا آنکہ مبارک الدولہ ہم با وجود
آنکہ در دولت و شوکت بہر ایک او برابر نیست و عملہ و فعلہ ملازم و اشخاص عمدہ مشاہیر و خوار با تہا سے احتیاج و افتقار
از ہمین قسم مصارف بوج مبتلا و گرفتار اند مباشر عمل مذکور گشتہ ہر سال وہ پانزدہ ہزار روپیہ صرف این کار سے نہاید و درین
کار ہم مثل کار ہائے دیگر از بے خبر سے نصف زر ہا عملہ خاصین میخورد و نصف دیگر بمصرف سببے موقع مذکور سے زسد با وجود
دعوی اسلام و گرفتار سے خواص و عوام از ملازمان و رفق با النوع رنج و غنا بسبب عدم وصول مشاہیر و پنج شش ہزار روپیہ
مصرف بجا آوردن مراسم دیوانی کہ از لیاسے زمینہ ہنود است ہر سالے خرج و تبرکش بر دم تقسیم سے شود و آن نیست
کہ تامل مختلفہ الادنیاع والالوان بہایم و انسان مثل تہا وغیرہ از گل و شکر و انواع حلویات و برنج ہائے شوشے از دکا
بازار خریدہ برک اطفال بہر گرنے فرستند و ہوسے خود برک کل انعیاسے ملا سے پسند از جملہ واجبات است کہ
بہل آید و بقدر استطاعت زر و افر سے بمصرف رنگ در قص و انعام در عوض ہر سالے دفحاشے و دشنام نام بنام کہ بر
از عمدہ ہا را مردم ہزل و زول میدہند و اوہ آید و درینو لاکہ فقیر و ارم شدہ آباد و دختنان اولاد مبارک الدولہ لعل آمد
در اعطاسے ضلاع بکنیزان و زہنا سے اقرار خواہیم سرایان ملازم او و مادرش بیو بیگم وغیرہ سے و پنجرار روپیہ صرف
رسید و فریاد الجوع طلبداران سہ لعلکے کشید از بخلہ قبیل خلعت و پالکی و چنڈہ و سپرچ مرصع مع پرکے
و ما کہ مروا وید بسجا و تمند خان ناظر محل بیو بیگم والدہ مبارک الدولہ عنایت شد و کسی انعمید کہ ناظر مذکور را درین خصوص بہ
مداخل بود و کدام حسن خدمت بطہور رسانید کہ مستحق این ہم عنایت گردید و ازین قبیل مصارف لایعنے بسیار است
کہ نمی توان بشمار آورد و گرسے چند از خوانندگان و رفاصان بمواجب عظیمہ ملازم اندہ عزت و احترام شان بمرتبہ کہ در سوا
ایام امر او سلاطین برک علما و افاضل انام سے نمودند و مبارک الدولہ شاکر داکتر سے ازان جماعہ درین روز ہا روشن خان
پشترین خان قوال کہ در عمدہ سے جاہ میر قاسم خان داروئے ارباب طرب بود و بمرشد آباد رسیدہ تہا سے اسناد
ارث مرتبت مذکور گردید و بد ماہہ گران و عنایت شمشیر خاصہ و لاسیتے کہ ظاہر خرید مبلغ خیرے بود و و شاکر ہا
پوشاکے امر او دیگر لمبوسات خاصہ اختصاص یافتہ نہایت معزز و مکرم و با سخا و اقربا سے ناظم برابر بلکہ مقدم است
و بیو بیگم اگرچہ از سلسلہ خوانندگان است اما با زبان نجیبہ با وجود کمکت و نشہ دولت بفرستے و تواضع سلوک می نماید
و قدر تجاہت شناختہ عزت و احترام بسیار سے کند و صفت جو و قبیلہ پرور سے دارد و با اقارب بلکہ کسانے را کہ ہشتا
خوش سلوک بہا بتقدیم سے رساند و منی بیگم اگرچہ از اتباع بیو بیگم و پروردہ پروردہ او و پدر بیو بیگم منی بیگم را بخدمت میر
محمد جعفر خان رسانیدہ لیکن تقدم ہنچو سببے میر محمد جعفر خان بر بیو بیگم دارد ز نے است بسیار باشعور اما مغرور و از نخوت مغرور
و در حمایت رفقاسے خود و متوسلان صلب مستقل مزاج کسے را کہ ملازم خود کند روادار بر طرفے او نیست مگر جرم عظیمے
از وسوسہ زندقہ و ادنیاع او بتعلم و بخشش ہم بوقع چنانچہ در ہمین اوقات کہ فقیر و ارم شدہ آباد بود و شنید کہ کسے از نسوان
ببعلیم کسے از دختران ملازمش بود شاد سے و خرش شروع گردید بہر قسم اسباب امانتش نمودہ شخصت یا ہشتاد
اشرے نقد رعایت نمودہ و ہمین قسم اعتبار سے علی خان خواجہ سردار از حنفیہ غاکسار سے با وج رفعت شوہر سے
زسانید و حکیم عسکری سے را کہ طبیب خاصہ بود دست نہایت رعایت ہا نمودہ از وج باغیا رستغنی و بے نیاز گردانید و ازین قبیل

بر که قانع او بست گویا سخته گیمیا یافته و روسے نیاز و احتیاج از ابواب لیسان زمان تافته است اگر اندک حلق خلق تو اوص
 و مدار التمام دانائی سے یافت و مشورہ اوراہ میرفت در نسوان این زمان نظیر نہشت مطرف خبگ کہ ذکر احوال و القاب او در
 اجزا صحبت مقام اکثر گذشت اگر چه کس سال و تجربہ کار روزگار است اما مردیت بیباک و لالبا سے ہر تقریر سخن لحاظ اطراف
 و جویشی نڈار و نڈیشہ صدق و کذب ہم چند ان نیست چند سال قبل ازین کہ نیابت خالصہ و نظامت بنگالہ باقدار و نہشت
 میگویند کہ نہایت از عنایت محروم بود و نا قدر شناس ارباب عقل معلوم براسے خود بسیار مستبد و اوقات او ہم نامنتظم اغلب
 احیان بہ بازسے گنجہ و چو پڑ مشغول و در محالس بہ بسیار گویا و مقصہ خوانی سلاطین کس مشغول و با وضاع و مقدمات خود باز آن
 و بیرو یہ خود مرغی اولاد و پیردان با وجود جاگیر سیر حاصل غیرہ مدخل ہمیشہ مقرض و مصروف ساختن عمارات بہر چند نامان
 بسیار زیادہ از قدر حاجت و کار موجود دارد و خود مقرض است باز ہم دست از اسراف نماند بر سنے دارد و از ہر کہ ہر چہ تقریر و ام
 یا بہر صورت کہ میسر آید در گرفتار اندیشہ ندارد و بہین جہت بدنام و مورد ظلام خواص و عوام است و اولادش حسب الاشایع
 خود را از ہمہ بہتر سے دانند در ملاقات با بزرگان و ارباب خاندان عمدہ تواضع و فروتنی میجوئے شمارند ہر دو پسر بلند آغوش
 با وجہ ولکت مقدور و زلفیور سے مبتلا اند کہ عدسے نڈار دبا آنکہ زیادہ از صد نفر خدمتگار در چویدار و مشعلچی و غیرہ علمہ تحمل نڈارند
 و در سوا ک زیادہ از سے چل کس ہمراہ نڈے دوند آنا ہم از عدم وصول تنخواہ بانالہ و آہ سے گذرانند مہمدا خود را ہمہ صفا
 دانستہ سر تواضع و اخلاق نڈار سے احد سے فرو نڈے آرنند رفتن در خانسے کہ ہر چند از اشخاص مغز باشد ننگ عار خود می نڈند
 و بنا بر ولکت مقدور ملازمان مصاحب نڈارند و رونق خانہ و مجلس خود کہ سے خواہند ہر کہ ناگمان و ارادہ شود دست از بر نمی دارند
 قاصد و در احتلاط سے بارہ کشاہ جان اورا بر لب سے آرنند با این حال نمی خواہند کہ سے حقہ خود کشد یا زانو سے ادب
 تہ کردہ نشیند بنا برین اخلاق بمصاحبان سفت ہم متنزحیہ درآمد و رفت اغزہ در دولت خانہ شان کتر است برادرش محمد حسین خان
 از مہلکینان و اخلاص و طبیب با ہر کامل است و پیشکش کہ داماد مطرف خبگ و محمد زکے خان نام دارد جوان مہذب خوش خلق
 نیکو خلق است و قابل ملاقات و اخلاط ارباب عقل و ہوش مندہ علی خان پسر حکیم الممالک علی نقی خان کہ بنی عم مطرف خبگ
 و الحال بمصاہرت از نیز اختصاص یافته اگر چه مزاج خوانان سبب و ستان زایانہ دارد و در شاہجہان آباد ہر سیدہ در عین
 شباب وارد مرشد آباد گردید اما خالے از بعض محادہ مثل دیگر منتسبان بر خود مغزور نیست با فرو آدمیان الف و آمیز سے
 دارد و دیگر عملہ و ارکان موافق مزاج آقا و از خداتر سے و نام نیک طلبی بیگانہ و نا آشناہ

ذکر بعضی از مصطلحات و رسوم و عادات اصحاب انگلیشیہ و ضوابط و قواعد سے کہ
 در معاملات ملکی اختیار نموده از او ضلع حکام سابق اینجا تجاوز فرمودہ اند و وجہ
 و اسباب اختلاف لیکہ در احوال خلق این دیار راہ یافتہ اکثر سے لفلاکت و فلاکت گرفتار گشتہ اند
 کہنی عبارت از جمعیت چند کس است لہذا در فرقہ سپاہ ہم عدومین تخافس را کہنی سے گویند بیشتر مد نفیر برق انداز
 را یک کہنی و ستر دار ہمہ آنا را صوبہ دار سے گنندہ الحال ہفتاد و پنج نفر بقند از کہنی است و ستر دار ہمہ آنا صوبہ دار و ستر دار
 یک ٹکٹ آنا اجامہ دار و ستر دار و زودہ کس را حوالہ دار و نایک و ستر دار شش کس را عملہ دار سے گویند و وہ صوبہ دار مع
 ۱۰ تناع خود کہ جمع شوند یک پلشن است و ہر دار ہر وہ صوبہ دار و یک پلشن را کہید ان سے گویند و یک پلشن کذانی جامع

سر داران و اهل عیال یک کپتان سے باشد کہ اختیار بجاسے اور بر طرف و عزل سردار اش و نصب دیگر سے بجاسے اور در وقت
 آنجا دوا دن تنخواہ دکرے و دستار و کم نبد و غیرہ و اصلاح و خبر گیری سے بندوق آنجا عمدہ ذمہ کپتان مذکور است و کپتان را در
 ریاست این یک پلٹن فواید بسیار مآدمتے شود گویا بمنزله جاگیر سے است رعایت بر کپتانیکہ مرکز خاطر سردار سے گردو
 اور صاحب پلٹن سے گرداند والا در ماہ خود سے پاید امیدوار بدست آمدن پلٹن سے باشد و در فرقہ اسپاہیان ولایتی
 اگر از اولی و اولی انداول سولدا و بعد از ان کہ ترے گند سازجن سے شود کہ بر سولدا دن در ترمیت و نگہبانے آنجا حاکم است
 و در پنجہ اشارت اول درجہ نوکر سے انسن است بکبر الف و فتح سین مہلہ و سکون ہر دو نون بعد از ان لغتن بفتح لام و سکون فاو
 فتح تا سے مناسے فوقانی و نون اول و سکون نون ثانی بعد از ان کپتن بفتح کا و عربی و سکون باسی فارسی و فتح تا شیخ
 فوقانی و سکون نون بعد از ان میجر است بکبر سیم و سکون یا سے مناسے تحتانی و فتح جیم و سکون را مہلہ بعد از ان کرنل
 بفتح کا و عربی و سکون را مہلہ و فتح نون و سکون لام بعد از ان جنرل بفتح جیم عربی و سکون را مہلہ و فتح نون و سکون لام
 تو بالآخر ازین مرتبہ ریاست و نوکر سے سپاہیان نیست و بجاسے غیر سپاہی کے صاحب اختیار معاملات و رئیس و مطاع میباشند
 نام مدارج نوکر سے آنجا فقیر مفصل نے داند اما عموماً ہمہ را کرانے میگویند و کرانے بجای عربی مکسور و را مہلہ بالالف نون
 مکسور بابا سے مناسے عبارت از نو لیدہ مقصد سے است و نوکر ہا سے ہر دو فرقہ را رتبہ تقدم و تاخر باعتبار زمان نوکر سے است
 ہر کہ اول نوکر شدہ اور مرتبہ برہمہ تقدم دارد و ہر کہ آخر از ہمہ نوکر گشتہ آواز ہمہ کس در مرتبہ موخر تر است و باقی ہمہ بالنسبتہ ازیکے
 مقدم و از دیگرے موخر اند و موخر بر مرتبہ مقدم نے تو اند رسیدگر سید رفتن سیکے ازین سلک خواہ برون خواہ باستغفا سے
 نوکر سے خواہ بر طرف شدن بنا بر جبر سے و تقصیر سے و بجز دیرون رفتن سیکے ازین سلک متاخرین مرتبہ اورا ترے یکدرجہ
 بدون سے و تلاش از رتبہ کہ دارند میسر سے آید و اگر سے چار کس بیرون روند ہمان قدر مراتب متاخرین سے افزاید چنانچہ
 ممکن است کہ یک لغتن بدون آنکہ کپتن میجر شود یک مرتبہ بیدر شدن چند کس بر مرتبہ کپتنے برسد و ہنہن قسم در زمرہ کرانیا
 و کپنی کا حال بنام دیوان خالصہ ہر سے صوبہ اوڈیسہ و بنگالہ و عظیم آباد و نے الحقیقہ مالک و سخا کثر سواحل و بلاد ہند است
 عبارت از چند انگلیش بالدار مقتدر ولایت انگلٹڈ و سکتہ لندن اند و شہر لندن دار السلطنتہ پادشاہ انگلیشیہ است اول
 آنجا باستیدان ارباب کونسل ولایت خود پادشاہ آنجا باہم اجتماع نمودہ بنا سے تجارت در مملکت ہندوستان گذشتند
 و سررشتہ تجارت مذکور سالہا سے سال جارسے و اولاد دورثہ آنجا با دیگرے از مالداران ہر کہ خواہ ہشتریک جامعہ مذکور گشتہ
 کپنی بود و ہست تا این زمان کہ از عہد سراج الدولہ بحسن سردار و کار گزار سے او میر محمد جعفر خان و دو بہنہ رام مالک این بلاد
 گردیدہ بقبض دیگر حکام مغرور از خرد و در ہندوستان مملکت ستان گشتہ ہر تہہ سرور سے کل ممالک ہند رسیدہ اند و
 پادشاہ این جامعہ را با اصطلاح شان کنگ بکان عربی مکسور و سکون نون و کانٹ سیمو سیمو پادشاہ این فرقہ اگر چہ ناقد الا
 اما بطور خود سے مشورہ ارباب کونسل خود و اصحاب کونسل ولایت خود حکمے نے کند و اگر کندا مقصد سے ارباب کونسل
 امر آہن دیار اند و اصحاب کونسل ولایت عبارت از چند کس اند کہ اہلے ہر شہر و بلاد آن ولایت یک دو کس را ازین
 خود چیدہ آنرا عقل ناس و خیر خواہ خود دیدہ ز نام اختیار جمیع کار ہا سے خود بدست آنجا سپردہ بوکالت خود برگزیدہ اند
 و بہار السلطنت فرستادہ متعهد مصارف آنجا سے باشند تا ہر کار سے کہ در انجا رود سے نماید و پادشاہ و امرا را ارادہ امر سے
 از خاطر سر برزند کہ موجب فائز و ہیود آہما و کل نمایا و عموم بر ایا باشد سنجیدہ و فہیدہ قبول کنند و ہر چہ را آنجا تقدیم نمایند ہر چہ

بلاد آن ولایت را بطوع و رغبت قبول و منظور باشد و هر چه در آن کار در کار باشد و و کلاسه که در منظور داشته باشند با آنها اطلاع و
 آنها در سرانجامش بجان و دل کوشند و عدو و در آن باب بر زبان نیارند قواعد عجیب بسیار منتقم و ضوابط بسیار خوب اقرب
 با نظام زمانه اند اما در ولایت و درینجا هم با یک و دیگر همان ضابطه است لیکن تا حال بر آن مردم اینجاد در ملکدار سگ این بلاد اقتناع
 لضوابط و قواعد شنیده اینجاد نموده آنچه از مقصدیان و عمل دست نشان خود اند کرده در کتابها درج فرموده اند همان قدر راق
 و صواب میداشتند و کتب نبایسته قواعد مذکوره که بر آن سگ کار مقرر گشته است کشف استفسار نمی نمایند یا فهمیده عمداً تجامل بکنند
 و فائده این تجامل بر آن کشف نیست خلاصه چون ابواب مصاحبت با مردم این ملک مسدود و از اختلاط اهل این دیار
 لغو اند طرفین را از احوال یکدیگر آگاه نیست استخفاص و دوسه ازین ملک در خدمت رؤسا سگ کمیث و کولسلیه با سگ
 اضلاع سسته حاضر و مشیر اند و آنمانه ازان جمله مردم اند که اغراض خود کیسونا ده در آنچه رفاه مردم و انتظام و آبا و سگ ملک عالم
 است ظاهراً نماید و با عموم مردم آدمی رغبت صحبت و استماع مقالات و حکایات آنها اصحاب انگلیشیه را نیست تا ازین همه
 مردم بعضی نیک طینتان دانادل در آنچه رفاه خلق خدا و آبا و سگ و آرام ملک و رعایا باشد بگوش بگوش از باب حل عقد
 انگلیشیه رسانند فقیر درین مقام احوال حکام معدلت شعار سابق و وجوه و جهات نبایسته ضوابط و قواعد که سروران عالیشان
 بر ضوابط و قواعد را بر آن سگ کدام فائده بر آورده و غرض ازان چه بود متاخرین با انقلاب نیست ازان قواعد و ضوابط چه خوا
 و اغراض باطله خود را بهانه اجرا سگ قواعد مذکوره در نظر با سگ مردم چگونه آراسته اند بقدر مقدور و شعور خود ظاهر می نماید
 تا اذکیار اطلاع نام برین مرام حاصل آید شاید با عانت و سعی صاحب توفیق اکثر بلا با از سر خلق خدا برخاسته فساد با با سگ
 گراید و نندگان حضرت تدبیر الارباب را رستگار سگ از گرفتار سگ با میر آید و فقیر بمقتضای حدیث شریف الدال علی
 الخیر کفایه ما جور و مناب باشد و مقدر سگ التوفیق *

ذکر اسباب احتمالی که موجب بی نظایم این ممالک ویرانی بلاد و خرابی عباد گردیده و نقل
 کارها و ضوابط و قواعد که پیشتر چسان و بر آن سگ چه بوده و الحال بچه حد رسیده سبیل جمال

برهانرا با بطلت و ذکا ظاهر و هویت که بحسب سیم اقلیم هر قطعه زمین را اثری است خاص که غیر آن ندارد بلکه بنا بر وضع و ارض بلده جا خضیه بگر
 و در فلک زمین یک اقلیم اختلاف بسیار پیدا و آشکار است که عامل فلک زمین با درین باب احتیاج بیان بر آن نیست اگر حال جمیع آراء و بلاد و یکسان بود اختلاف
 الوان اشخاص و آثار و اشجار و مساکن دنیا بیج و نباتات و حیوانات پیدا نشد از جمله بلاد و سینه قلمی است وسیع و اوضاع و رسوم مردم این
 دیار و معاملات و ضوابط و قواعد نظر و نسق این ممالک از ابتدا الی الان صاب نیست تمام با اقلیم دیگر دارد و تا حکام بطوریکه مناسب
 اینجاد است مسلوک و معمول ندارند انتظام و آبا و سگ ملک و رفاه و سگ شش خلق و اسن و امان درین اماکن امکان ندارد
 و ازین جهت که این اقلیم منسوب بر جل و بر پیش تار ه مذکور است اکثر مردم اینجاد نیست فطرت و ضعیف العقول کم قوت
 و همیشه مغلوب گشتگان دیار دیگر بوده اند اما هر گاه سلاطین عالیشان را تسلط برین ممالک میسر می شد بعد زجر و قهر که لازم
 حرب و قتال و جنگ و جدال است اما سگ اینجاد استعمال نموده بجان و مال و عرض و ناموس امان داده هر سگ را پیش خود
 پارسی دادند و وزرا و امرائے مقتدر مختار در کارها گذرگت تا اعلی و ادنی حضور پادشاه و امراء اتباع با زیاده هر کس که بپا
 بر کار سگ که داشت ظاهراً سگ کرد و سروران صاحب گیاست و فراست قدر و پائیه هر سگ را شناخته امریکه مناسب قند

و عاقلش سے بود پادشاه و غرض فرموده و خود پیران خاطر بود در انتظام امور امن و آرام عباد و بلاد و پرورشش از باب مزد و شکر و شکر و شکر
و بعد امتحان پانچ مردم نیک ذات کار دان بجز تبه قدر و منتر لکش سے افزو وند و با عامه رعایا و بر آبا چون پدر مہربان شفیق و شکر و شکر
کے گداز شدند کہ غبار ملا سے بروں کے از بندگان خدا شنید و سنے آنکہ با کے الفت با دیگر کے کلفت باشد ہمہ را سبک نظر می وند
و با عہد شاہ جهان پادشاہ کمال انتظام و امن و امان بود از عہد عالمگیر بنا بر شدت حرص و طمع کی داشت خدا دیا بہر تیدمان از
ہوشیار سے و شجاعت و نفاذ امرش علی در ضوابط و قواعد حفظ و اطمینان خلق از شر اقویا سے مفسد راہ نیافت باز ہم
نبا بر رفع بدنامی سے بید سے خود کہ در عقیدہ داشتن پدر و کشتن بر او و ان طور یافتہ بود از باب عامم را پیش آوردہ نوع تسلط
دادہ بود کہ بالا تر از ان متصور نباشد تا مردم اورا پادشاہ دین دار اسلام پرور شمارند و بدین جہت از ان مفسدان مر اسے
چنان فتنہ یا بہر سبب کہ حد سے نہ است و عامے از شومے آن تہہ کیشان عاجز و پریشان گردید و فساد ہا سے انہا نا حال
در طباع عوام اہل اسلام الی الان جا سے و سارے است و بجلی از ان در پایان دفتر اول کہ حامل احوال سلاطین ماضی است
تجرید در آمدہ و در زمان فرخ سیر کہ سیچ و پوچ محض بود رتن چند دیوان قطب الملک اقتدار یافتہ در امور سلطنت مختار گشت
و عملہ و ارکان سلطنت و امر او مستعدیان قدیم عالمگیر سے از مرتبہ خود مغرول و از کار گزار بہا عاقل و ممنوع شدند اجارہ سرگارا
و پرگنات و چکلہ ہا سے خالصہ و رشوت در تحصیل مقاصد و مرام شروع گشتہ شیوع یافت و دون ہمتان آرام طلبت بیت
آوردن پشت زر سے مشخص معین منعم شمر وہ خلق خدا در نایا سے بیچارہ را بدست مستعدان و اجارہ خواہان ظالم ویران کار خردن
آغازنا و مخدور وزیر و جمع ہا کاستن و ویرانی ملک و بے آرا سے خلق و نفرت رعایا از حکام از یاد پذیرفت تا آنکہ قضا و عدالت
و عدالت ہم تقہر شد و احکام شرع و عدالت بالمرہ بر خاستہ بر وجہ کہ زر سے بدست آید و جہہمت اکثر طبقات امم و مرانیان
از باب عامم گردید و بدتر ازینا فرقہ در جهان نتوان یافت چہ در صورت زہد و صلاح و معتدالی و دہنمائی مردم را فریب دادہ بیان
و مال خلق خدا بر باد سے و سبب و سائر الناس بمشایدہ احوال اینہا قبح اعمال را بے اندیشہ و ہراس از کتاب نمودہ اکتساب انہا ہم
و مذموم نے شمارند و از پہلو سے اینہا مفسد بسیار ناستہ گشتہ در جان و جانیان جا سے و سارے است و بمقتضا دورہ فلکی
مردم شوم طبع نادان بہر سببہ زمان دولت سلاطین فاعل بے شعور و امر کسبچران مغرور پیدا گشت و آفتاب عدان داد
مائل بزوال گردیدہ رفتہ رفتہ تمغرب جہل عدوان و ظلم و ظنیاں غروب نمود و کار بجائے رسید کہ عالیای اصلاح آن شمس مستعد
گشت و اکنون کل مملکت ویران و خلق عالم سجان آمدہ اکثر سے رازندگے ناگوار و احوال این زمان مقابل زمان سابق گردیدہ
دنیا تیرہ و تاراست و رینولا کہ دانایان فرنگ را آہنگ تخیر ممالک سہد مصمم است و بر اکثر سے ازین بلا و تسلط و بددلت جنبت
تمام از اوضاع ولایت خود شان بار سوم و عادات سہد و ستان ہر چند سروران انہا سے فراموش و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد
انتظام ملک و امن و آرام خلق رو سے نے نماید و بنا بر تنافر و تاسا گرا کلیتہا با مردم سہد الفت و انیزش با ہم کہ منقش سے
اتفاق و وفاق و مصدر انتظام و التیام است پسر کے آید بلکہ بر عکس آن بمنصہ طور مجلوہ کر آمدہ روز بروز احوال مردم این جا بود
نہایت متزل و ویرانی ملک بہر تہہ تم و اکمل شدہ و این احوال سجات چہ است کہ انشا و اقتدا سے با جمال مذکور کردہ آید اول
آنکہ این جماعہ را نہایت بیگانگی از رسوم و اوضاع این دیار و مسانیت تام از ضوابط تحصیل خراج و قواعد بند و بست این مہم
ملک دار سے و بلج ستا سے است چہ در ولایت ایشان زمیندار بالگزار کہ خراج سلطانی سال بسال نمایند بر کار پادشاہ
ناید مطلقاً و چون دار و بلج و خراج زرافات و زمین صوبہ دار سے و فوج دار سے و خالصہ و جاگیر ات در ممالک اینہا مروج

آنچه فقیر از دانا یان این جماعہ شنیدہ وہ بہ ثبوت رسیدہ از غرت و در بیچہ پاسے بیوت و ظروف و او اسلحہ لغزہ و طلا و غیرہ
 اجناس بطور محصول چیز سے سے گیرند و با بجلد در علوقہ ملازمان و امر اورتق و فتق مہانت روستے غیر روئیہ این دیار و جزا و سزا
 تقصیرات نیز اختلاف بسیار است بعضے جرائم ہم غیر آنت کہ در بیجا جرمیہ دانند و بر نئے از تقصیرات است کہ در بیجا مہل و آسجا
 عظیم شمارند و کذا بکس و بسا امورند کہ در بیجا ضرر و راج گشتہ و در بیجا کسی گا ہی انیدہ و شنیدہ مثل شمار مردم سیریکہ از بلا و جمع و خرج آنتا کہ چہ قدر رسیدند
 و چہ قدر روند و طفلان چندان در سیران خند علی ہذا القیاس را اکثر امور بلکہ جمیع ضوابط و رسوم فرق بسیار کہ حصراً آن تعدد و خلق این دیار باکان صورت
 برآمدن ملک شدن آن صنایع و معادات ناممکن و دشوار است و انگلیشیہ چون مقنا و بان امورند اکثر آن صنایع را در بیجا فرستند و اجاق نقش را
 آسان سے شمارند و مردم آنگہ اکثر ضوابط را کہ اخذ نمودہ و در دفاتر خود ثبت فرمودہ اند لم موہبات آن از مردم خود عرض غیر مستدین
 شنیدہ اند و آنتا با ہمار کفایت اندیشے خود و خوشنود نمودن صاحبان انگلیشیہ در سہ ضابطہ و قاعدہ حصول مہلنی طاسر نمودہ
 چنان خاطر نشان نمودہ اند کہ گمان شود کہ ایجاد این قاعدہ براسے ہمین تحصیل چند فلوس و غرضے غیر ازین منظور نبود و ^{حقیقت} آ
 از چند مدت کہ ابتدا سے آن عمد فرخ میرا سفت از ضوابط مقررہ مردم شوم طبع را ہمین عرض ماندہ بود و بس این جماعہ کہ تازہ وارد
 داریچ سو خیر سے نہ اشتنا اند اظہار مردم پیش آمدہ راصدق محض ہنداشتہ بہان قسم لعل سے آرنڈ بلکہ بمقتنا سے ہوش و
 نگاہتے کہ دارند بعض ضوابط را بسیار کہ یہ شمرہ موقوف نمودہ اند چنانچہ در ابتدا احکام اسلام رواج نہا سے فواجش و اشتغال
 مرزان باین عمل نمی خواستند خصوص در شب جمعہ کہ از لیا سے متبرکہ است روادار بنودہ اند کہ احد سے مباشرت محشر و زنا
 گرد و قتل و سپاست قوے در بارہ مجازت و نون طریقہ شریع شریف روانی داشتند لہذا اتنیہ بالمال کہ طاسمان بے مقدرہ
 آتر اہم با مرگ و آفت عظیم یکسان سے دانند مقرر نمودہ براسے این امر و دروغہ قرار دادہ بودند کہ ہر گاہ چنین زنی ظاہر و
 آشکارا شود و مباشرت محشر و فجور گرد و از وجہ گران و اگر شب جموعہ ترکیب افعال قبیحہ گرد گران تراز وجہ سائر لیا سے بگیرد و نقارہ
 و سزنا سے نوازان را ہمین طبع فرمان ہمین شخص میں فرمودہ بودند کہ بے اذن و اطلاع او در جائے نوازند و جزا و سزا سے
 تقصیرات ترقہ مذکورہ و محاکمہ و انفصال دعا و سے و منازعا سے کہ اینہا را با سہدگر باشد عمدہ ہمان شخص بود و درین ہم مہلحتی بود
 کہ ہر کسے در شاہد یا بقدر لیاقت و طاقت خود اسباب نقارہ خانہ بطلبید و از لیاقت و تکلف نے جلا سے اسراف مبتکاتہ
 با اعیان و اشرف ہمین سے بلکہ برتر سے بخوبی از دستے چند چنانچہ مذکور شد بنوم طمان بے ایمان بہر سیدہ و از غرض
 اسلحہ چشم پوشیدہ نقطہ تحصیل مبلغی باین بہانہ در کاکت منظور داشتہ این کار را ہم وجہ از وجہ تحصیل گردانیدند و
 اصحاب انگلیشیہ بذرات و کاکت این عمل پے پردہ بالمرہ موقوف و ممنوع فرمودہ اند و ازین قبیل است احوال جمیع ضوابط
 اگر انگلیشیان کہ جماعہ خردمند و اربعب بیگانہ اند بر قبایح مردمہ در قالب ضوابط و قواعد مطلع شوند چہ عجب کہ با صلح آن لیتہ
 بکوشند فقیر بالفعل آنچه متذکر وجہ بعضے از ان قواعد و ضوابط است سے نگار دتا را باب ہوش را موجب تیغ و آگاہی
 قاضی بر اجرا سے احکام شرعی مقرر بود کہ بے حیث و میل بر آہر کہ ہر امر سے از امور شرعیہ استحقاق یافتہ باشد
 لعل آردہ از سر کار بادشاہ شاہزہ و جاگیر بقدر معاش خود بفرامخت یافتہ مجال آن نہ ہست کہ داسے و در سے بطور شریعت
 از کسی تو اند گرفت و اگر احیاناً ہا ہر مشد کہ یکے ازین جماعہ مرتکب این شاعت گشتہ و در غضب سلطان سے و تنگ اسلام
 و مسلمان سے گردیدہ مطعون طوائف احم و مبتلا سے غصہ و غم ہمیشہ از ان کار محروم و در دنیا و عقبے علوم و مذہب میاندا کنون
 از دستے الی الان و منطلق میران در قضا مقرر گشتہ اجارہ و استجارہ آن لعل سے آید و رسو سے کہ در بیچ مذہب ملت

بگوش احد سہل رسیدہ شیوع یافتہ عوام مسلمانان را در مفصل باخذ بعضی از وجوہ مختصرہ قضایا سببے ایمان کہ مستعد مسلمانان خود عیاداً بالکفر انواید بود و بیچ لحد سے ہمہ پیشین ققاندہ اشتمتہ باشد بجاسے سے آرند و علم نمایان و آشکارا سے نمایند و بسے و اہتمام آن بے دنیان الحال آن مختصرات عصات قضات از جملہ مستفادات عوام ہاہل اسلام جنان گردید کہ آنہا را بر گردانیدن از ان اعتقادات از جملہ محالات و معتذرات گشتہ گویا و بارہ این بدستجان است آنکہ کریمہ ربنا ارنا الذین ائمتنا انہم جعلنا تحت اقدابنا لیکونوا من الاصلیین از جملہ وجوہات مختصرہ معتدعہ بدستجان مذکور یکے این است کہ اگر کسی از غریبہ سے مسلمانان بمیرد تا نائب صاحب بروز زمین نیاید و وہ جسے کہ قاضی مقرر کردہ نرساند باعتقاد آن بیچارگان محکم معتقد ایمان بے ایمان رزوح آن میت از خانہ اشس بیرون نمی رود و آن شخص صاحب تغزیہ اگر مقدر و رندار دو وجہ مذکور نرساند مع عیال و اتباع چنان نجس و ناپاک است کہ انوار اویا و آب و طعام نمے خورد و اورا آب و آتش نمے دہند تا ناچار گشتہ بدزد سے و قطع الطریقے یا قرض و وام یا بیع مملوکتا و جہ مذکور بقاضی نرساند و در ازان بلیہ رہاند و ہمین صورت است و در وقتہ لپہان و نکاح دختران کہ سجد بلوغ رسیدہ سالہا محروم و متمنع از اقتنان و مناکحت نمے مانند تا وہ جسے براسے رسوم شاد سے و اول ازان وجہ تدرائے قاضی اگر چہ عمر بلوغ ہم نرساند ببل یا آوردن کار با سے مذکور از معتذرات و متمنعات است و بسبب ہمین بدعت اکثرے را مدت اعمال بپہر آمد و وقتہ و نکاح مسیر نکشت و کسانے را کہ تلفیقین و اتفاقا سے آنہا نہ پذیرفتہ برویہ اسلام اند و بر معاملہ کہ بقاضی رجوع آرند چنانہا بے رشوت حق را باطل و باطل را حق میگردد و ازین قبیل مظالم بسیار دارند کہ ذکر آن تطویل بلاطائل است * *

صدر الصدور و دیگر صدر ہائے صوبہ بہار کرات

براسے امتحان قضات و تحقیق احوال ارباب استحقاق و املاک دایمہ مقرر بودہ اند تا تا سنے جاہلی از شرائع و منہاج اسلام خود را بصورت افاضل و علمای ساختہ سجد و نزویر تصدقا جائے نگیرد و از دیانت دین و ایمان و یقین ہذا جزا و آخرت سبب بہرہ بناید و نیز براسے گرفتن اراسنے و املاک کہ بجز وہ ہاہل استحقاق مرحمت سے خود غیر مستحق خود را در ذمہ مستحقین منسلک نکر داند و کسانے کہ مرحمت شدہ متعبدان متغلب بکر و جیل از دواز و رتہ اول تا نند و بجز بقدر مالک متصرف ارا سنے مذکور نشوند و با بعض ارا سنے سہد کرد زمین خالصہ را در تحت قطعات املاک خود اشتمال نند بند و مثل این خداع و تلبیسات لعل نیارند الحال کار صدقات را بجا یکے طلکہ سابق رسائیدہ و اتمام آن چنانچہ ظہور اشد بیگ لحد بے ریب و گمان نمودہ خون ہزارا کنین از راہ نبض و کین بے اندیشہ و دوسواس و بدون خوف و ہراس خورد و مرد و مظالم ماسلے بردوش خود بردا محمد شکر اللہ علیہ فی وسط النہار از ارقام و اظہار بے نیاز و مستغنی است و گویند بہادر بعد شکایت ائمہ داران و اطلاع بر ظلمہا یکیکہ در پدہ و نام صدر لعل سنے امد اعمال قبیلہ صدور سابق و ملائین لاحق کہ نامہا نہا نیز بان خامہ و قانع نگار گذشتہ پسندیدہ قلیل و جہ رسومیکہ از ایام مسلمانہ سہدلت آمین و ناظمان صاحب علی و دین ہمین بود و مقرر دہشتہ انچہ این بدبخت سہنگدل افزودہ و جہ مسومات صدارت را کہ بکثر اروش تعدد و چند رویہ بود بسے و پنچہ از رویہ رسائیدہ ہنوز از شکستہ حالان میدل راضے نبود و برین ہم سے افزودہ صفا و موقوف گرد ایند نیز دقتہ بے فضل خود نماید کہ گویند جبرئیل بہا در دیگر سرداران مقتدر بکنہ جمیع معاملات و ضوابط پے پڑہ و در ہفتہ دو بار یا یکبار بسے استماع احوال غریبا و مستدیکان ساعثے یا دو ساعت مقرر کردہ بہا در سے ہر گونہ مظلومان بہا در نہ تاملق خدا و ہر فرقہ از فرقہ ہا کہ بانواع سخن و بلا یا مبتلا گشتہ فریاد رسے غیر از خدا نند از مصالحتے منتہا رہاسے

درستکار سننے پابند قد و عجب یا رحم الراحمین و نقول اللهم آمین دار و غمہ ہا کے عدالت و علم ان سب کا اپن کار قرار یافتہ بودند کہ ہر ایک کی از عجزہ وزیرستان را مجال وصول بحضور امر او سلاطین ہر وقت مستعد بود و دار و غمہ دار باب عدالت بعد تفتیش ہر جاگیر لائق مجال و معاش آہنا مقررے شد نہ تا در جائے معین از اول روز جمعیب یک ٹکٹ آن نشستہ گوش بر آواز مطلقا باشند ہر کہ حاضر آید و از کسے شکایتے نماید اگر کسی علیہ مرتضیٰ شخص و طلبہ شستن او دوران مکان مناسب لائق قدر و نسبت داری اوراد الا خودش را طلبیدہ اظهار طریق تامل و مسان نظر بشنوند اگر امر سے است بمصالحہ و رضایہ طرفین انفصال و سپند و اگر امر عظیم است از گواہ و قسم و وجہ دیگر کہ در تحقیقات یا بدعویٰ تفتیح نماید و در ہر ہفتہ دو بار کہ امر او سلاطین بحضور ہر ہفتہ عدالت داشتند علم عدالت سے و مدعی علیہ راجع گواہان و صورت حال تحقیق کہ آہنا نمودہ اند و حضور پادشاہ یا ناظم صوبہ یا حاکم ہر سرکار کے کہ قضیہ آنجا است حاضر آند و احوال التماس نمایند سلاطین و امر خود آن را اعلیٰ ہے علیہ دریافتہ انچہ حق و گواہانند انفصال نمایند اگر دوران مجلس منع نشود و اجلاس دیگر سے کرند و بطوریکہ در خواطر پادشاہ و امر سے گذشتہ تحقیقات نمودہ بعد تفتیش حقیقت انفصال میدادند و حال عدالت و جبہ عمدہ ہر جا جلب منافع گردید ہر مردم آرزو سے خدمت مذکور سے تہا پہلکہ پیشکش ہادادہ و وسیلہ ہا بر آئینتہ سے ستا فند و حاکم راجا کے کہ رعایتے منظور باشد این کار با و عنایت سے کند خیر روز تفتیش ازین در ماہ دار و غمہ و اتباع او و علم عدالت از جائیداد تحصیل آن بود و صاحب خدمت و علم مفلوک اور و حد و دایام بکام خود رسیدہ زر ہلے خطیرے اند و خند و کسے نی پر سید کہ در عدالت و بہ تحصیلات زر ہلے حیثیت پیشتر مردم با و دیانت جرات بقبول این کار کترے نمودند کہ چون حق الناس است مباد پیش خدا مشغول الذمہ گردند و امر او سلاطین بہ تجسس تمام متدینین را ہر سائیدہ کسے را کہ خدا ترس و صالح حق شناس میدانستند ہرین کار بہ حاجت و ابرام سے مستعد و زیادہ تر از جمیع امور دین باب ہو کہ بودہ سے گذاشتند کہ اتلاف حقے لعل آید و بر کسے از کسے ظلمی رو و دور ہر کار سے متدین ہوشیار را کار گزار سے سپردہ انداد طرق رشوت و ارتشا منظور داشتند و کسے را مرتضیٰ گفتن بدتر از بخش بود و بعضی این تقیدات و تربیت مردم نیک خصلت بہر سیدہ مرتضیٰ بودن از مسائل عظیمہ بلکہ قریب بکفر سید ہستند و حال از جملہ صفات حمیدہ و عمدہ ترین کار دایما گردیدہ بعض حکام و اتباع جو یا سے این قسم مردم اند و ہمین ہا را کار گزار ہوشیار میدانند فاعتر و ایا او سے الالبصار و رسائی غربا تا پادشاہ چنان آسان بود کہ با آن ہمہ اہتمام و تاکیدات اگر اچھا تا بر کسے ستمی میرفت مظلوم از دو ماہ سے ماہ راہ خود را پادشاہ رسانندہ و ادراک حضور و اظهار احوال خود نمودہ جنہوں سے ہنات سے بود استر و ادب خود از اقویا سے نمود الحال کہ اعظم مردم را رسائی بگورنر و انگلیشیان مستعد نیست و ارباب انگلیشیہ ملاقات با مردم این دیار کترے کنند و اگر یک دو بار دیدن مقتدران کسے را اچھا تا بنا بر وسیلہ و سببی میر آید چون اتفا سے باستماع احوال خلق این دیار بنا بر اشتغال با امور عظیمہ نہ دارند و علم آن قسم کہ ورود وصول احد سے از ستم رسیدگان تا عیاجان اقتدار بنا بر کشف استار خود سے خواہند باید دید کہ کار خلق بیچارہ این دیار تا بجا کشیدہ و بچہ مد خواہ انجامید شاید باحوال مردم این ممالک کہ ہمہ رعایا سے ایشان و حق قہا سے این ہما را حاکم و مالک گردانیدہ پر و ختم و کار ہا ساختن امر عظیم سے شمارند و بر علم کہ مقرر نمودہ اتم اعتماد دارند حال آنکہ حکام را ازین عظیم تمام سے نیست و گفتہ اند حقیقت بیوان میند از قریب او کہ شاید زدیوان بود او و الحمد للہ کہ در او اواخر سال نو و پنجم از اتہ دوازدم ہر سے دار و غمہ عدالت و جبار سے از دست سندیان ہیگاہ اصحاب انگلیشیہ باین کار ما مورشدہ نے الجملہ شخصے و ہا مقرر از انا خلق ہیں

وقایع تاجک و قتل تاجک و کجیت چون عرض آمد بهر پوشیده شد به صد حجاب از دل لبوسه دیده شد و بهر الدین نوشتہ بود

ایضاً صورت قحہ

فرزندان که مزاج شناس سے باشند سفارش وقایع تاجران و امثال آنها سے کنند حسب الاقناس رہا ہے با او بچل کند انما از انکار تغیر شد آئیدہ ارتکاب چنین امور نباید نمود القصدہ چون در ملک دار سے اہم امور اطلاع بر احوال بلاد و عبادت و عرض ازان آرام و آسائش خلق خدا کہ او تعالیٰ سلاطین و حکام را راعی اینہا مقرر فرمودہ و زمام مرام اینہا را بکجیت آنها سپردہ و سرمایہ آبادی و انتظام ملک ہمین ہست لہذا چار کس بر زمین یک کار معین سے شدند و قتل تاجک و سوانح تاجک و خفیہ نویس ہر کارہ تا اگر یکے ددے بنا بر غرض در ارتقام احوال خیانتی نمایند و وہ کہیں دیگر راستی و دوستی ارتقام و اخبار خود ہند نمود و در صورت اختلاف اخبار بعد تحقق اتوال مختلفہ خائن و کاذب لہذا جزا رسیدہ از منصب خود محروم و از آبرو و عزت محروم و ممنوع سے گشت الحال در بلاد و سواد ہا سے اعظم دور ہر قصہ و دیات نوکران زمین داران و عمال و جمیع کارکنان و کاد بعضے مقتربان و قلابان خود را بصورت ملازمان حکام ساختہ انوں عظم و فساد در بلاد و عبادت سے نمایند و احد سے باز پرس ہم سے نماید تا بجزا و مزاج رسد باید دید کہ با این حال احوال ملک دار سے و رعیت پرور از کجا بکجا رسیدہ فوجداران تالے مرتبہ ناظم و از جملا ناظم و بعضے ازینہا ایچاناد و کار ہا سے سلطانے و جو امر کے و جانفشانی بر صوبہ داران ناظم تفوق جستہ کار ہا سے عمدہ را بٹہا سے چنان سرانجام سے دادند کہ موجب حیرت ہمگنان و مورد عنایات سبب نہایت حقیقت سلطان سے شدند و اینہا در ہر صوبہ بقدر وسعتش و کثرت زمینداران مفسد آنجا معین و مقرر سے شدند بعضے ازینہا ہزار سے منصب ذات و چند صد سواری و بعضے ہزار و پانصد می و بعضے دو ہزار سے و ہر سے دو ہزار و پانصد می و چند سے سہ ہزار سے تا چار ہزار سے منصب ذات و سواران بقدر لیاقت او و حاجت کار سے کار با جاہ و چشم و تقارہ و علم در جا سے ہا معین کہ فوجدار نشین آن صوبہ بود ہر یکے نشست و علم و دان با دشا سے مثل منصبداران و بخشے آنها و سوانح تاجک و خفیہ نویس و ہر کارہ و قاضی و مفتی و صدر و محتسب و پون پادشا سے و دار و مخمکچر سے حتی ہر وہ و پیا وہ ہا سے برادر سے او و دفتر بند آنجا ہم ملازم پادشا و ہر یکے بر کار خود و رانجا معین و بکار پادشا سے سرگرم و کسے را از مقتدران مقدر و نبود کہ ادے نوکر پادشا را بر طرف انداز کار او سفر دل تواند نمود و در مقدمات ماسے و خالصہ عمل دیو اسے تالیج دیوان پادشا سے و منصبداران و بخشے آنها در کار شکر کشتے و نادیب و تنبیہ مفسدان تالیج فرمان نو بہار کار فوجداران بود کہ ہر جا زمین دار صاحب الوس و جمعیت باشند انسا احوال او خبر و اور بودہ گنہ دار دک فوج نگہ دار دیالآت حرب مثل خدوق و جزائر و توپ و تیر و کمان فراہم آرد و یا قلعہ ہر آں خود اعدا با قلاع شکستہ بر زمین متناہد و اگر ایچاناد و غنلت یا انقلابت امور مذکورہ بر اسے زمیندار سے عیسر آمدہ با اسباب مذکورہ را از وسے بازستاند و فرمان بر طرف فوج دہد اگر اطاعت نمودہ فرمان پذیرفت زمیندار را بجا او و حالش نگہ دار دو الایسے بغور بر کشتن خستہ گوشمال بوا بے دہد و اطلاع اور ہا ہمار نماید و چنان سے بطبعے بکار برد کہ مہر و اطاعت متاومت نماید مضر و متلاستہ کرد و در ملت علیا عت در گوشے قاشیہ انقیاد بر و کوشکت و سونے نگہ دار ہر کہ باز مجال ہر تابلے و گردن کشتے اورا نماید اگر مکر را مقرر ددے ہمین قسم کشتہا بچل آمدہ باشد ازان مکان

عمر و دولت و شایان لطف و مرحمت او بودہ دوستان او را دوست و دشمنان او را دشمن خود سے شمر دو رفاه و بقا سے خود را در بقا سے بر سلطنت او دانستہ بہت وزبان و قلب و جان انصار و احوال پادشاہ و ارکان دولتش بود و باہن شہب ملک آبان و مخوم خلائی شکفتہ خاطر و خندان در دولت کشادہ و اسباب اقبال مہیا و آمادہ صغیر و اکبر را ہر روز بکام و ہر شب می عشرت بجام سے سرور سے زجا ندر سے ظاہر و عیان و حقیقت ریاست و بزرگواری سے آشکار و نمایان بود از مدت شصت سال کہ سے کہ سلطنت عشتی پذیرفت و پادشاہان کم جرأت و امر سے نیک بگرام لبر صہ آمدند تا ظم ہر جا بمنزلہ پادشاہ آنجا گشت اما بچہ بیضا پادشاہ سے انہا ہم بہستور سلطنت مباشرت نظام ملک محروسہ جزو بودہ جو سے میگذا رانیدند کہ بار ہم اکثر خلق خدا را راجتی و اکثر کسان را آفتی عارض بود تا آنکہ برین سہ صوبہ مہابت خبگ تسلط یافتہ شکر گشت چون او اقربا و رفقائے بسیار دہشت و اکثر از اسخا ہوشیار و صاحب اقتدار و رقطر سے از انظار این ملک مدار المہام و مختار بودہ اند و خود ہم در کمال دانائی و شجاعت و صاحب فوج و فہم و فراست بود و با مردم در کمال اخلاق سلوک میکرد و باز زمینداران کہ اخلاص و اطاعت انہا کر مشاہد گشتہ بود سلوک فرزند اند سے نمود ہر کیے از اتباع او بمنزلہ فوجداران و امرش را مطیع و متقاد بودہ غفلت و غفلت روانی دہشت و براحوال سکنا این ممالک نہایت اشفاق و عطوفت سے فرمود و مہابت خبگ و قبل از و شجاع الدولہ و سلاطین سابق بمقتضا ریاست تقصیب ذہب تکشیدہ و ہمد را خلق خدا دیدہ ہنود و غیرہ مخالفین مذہب را بقدر ریاست کار اقتدار و اختیار مہیا دہ چنانچہ متصدیان و غیر انہا ہفت ہزار سے و ناطقان ضوبہ و سالار فوج و معاصر امور عظیم سے بودند و ہمہ کس از دولت انہا ہر ویر دہشتہ در کنت و اطاعت و تربیت شان سے آسودند و فی الحقیقہ پادشاہ و ہر کہ در مرتبہ او باشد در دنیا ظل امترا باید تخلق با علاق او باشد چنانچہ او قاعا لے سائر نیکگان حوزر ابا اختلاف ادیان و مذہب دعویٰ خدائی و ناقران بردار سے پرورد سلاطین و حکام ہم چنین بودہ ہر دے متعصبان نگرند نیز رہا سے تحصیل ایجا در زمین جا بمصوت رسیدن سبھا ملک آبادان و مردم بر قاہ ہند دولت خواہ او بودند و تا زمان دولتش آسودند و قانع البال زندگے سے نمودند کہ طیلے از جو رعیت زمینداران منفذ عظیم آباد مثل بھو پوریہ ہوا مثال انہا متاد سے و متفر سے شدند یا از ہم غنیمت بود تا آنکہ مہابت خبگ در گذشت و ہر سہ ہر او زرا و ہا سے او قبل از در گذشتند و سراج الدولہ مغرور و میر محمد جعفر خان از دین خود دور و اتباع او ہر سیمند و جمیع صنوا بط عدل و داد و بر باد رفت و الحال کہ اصحاب انگلیشیہ بہتنام فوجدار سے و دریافت آنکہ در زمان سلاطین معدلت آئین بود زیرا سے خطیر سے عملہ این کار از سر کار خود بخشیدہ در حکم و مالک محروسہ خود مقرر گردانیدہ و مذہبے فائدہ محض بلکہ موجب از دیا و ظلم و تصدیقات بر سائر عباد عمومی و خصوصاً بر ساکنان بلاد عمدہ و تصبیات مشہورہ کہ دار الحکومتہ فوجداران است گردیدہ آہ و قغان مغلوبان در زمین اندک زمین با آسمان رسیدہ کاریکہ سے باید مطلقاً از دست انہا پسے آید زمینداران عمدہ در جا ہا سے خود چون الحال مختار و مدار المہام جمیع امور و اندک سے مورد الطاف و اصحاب انگلیشیہ بر خلاف صنوا بط و دستور ایام سابق اند با ہر کہ ہر چہ میخواہند سے کنند و از قتل و غارت زبردستان خود را معاف سے دارند فوجدار را مجال نیست کہ با انہا تمیز دہد بر انہا حکم فرماید یا داد ستم رسیدگان انان منفذ ان ستانڈیا استرداد مال کے را کہ بردہ اند از دست انہا نماید و اگر گام سے جائے دست نشان رسید و چیز کے از کے بردہ اند ستر گردید خود متصرف گشتہ صدق مشہور سے مشہور شیخ سے رحمہ اند میگرددند مشہور سے سفیند م گو سفند سے را بزرگے ہر مانید از دہان بود دست گزگے و مشاہدہ کار و بر طلقش بالید و روان گو سفند از وی نبالید و

کہ از چنگال بگریزم و در بوسے + چو دیدم عاقبت خود گریک یوسے + فوجدارے اینہا منحصر است بر اشخاص آبادانگنہ مشہورہ کہ
 الحال وہجا انہیں گرویدہ ہامو و ہمتجا بہر حیلہ و اتہا میکہ تو انہ کا و شہانمودہ چند فلوس حرام جمع سے نائید و اندیشہ باز پرس
 مطلقاً از تہجد و سیدہ و وسائے مستحکمہ بشیر اس رئیس خود دارند و اصحاب انگلیشیہ را خود سے شناسند کہ القابے جمال ہندو
 درین کارند و نہ مندیان دابا گورنر جنرل بہادر و انگلیشیان مقتدر راہ ملاقات و مجال مکالمہ و عرض حاجات است از این ہر
 بصحبت خاطر ہر قدر کہ تو انہد بہر حیلہ کہ دانند خلق خدا را میر سجانہ بہین قدر کار کہ از قبل ازین زمان در ہر شہر سے ادنی کو تو
 بان نامور بودہ بخوبی و نصحت شہیت دادہ نیک نام سے زیست فوجداران ہانام و نشان کہ کلاہ نخوت شان با سان میا
 خلقے را پامالی النوع ایذا و اضرار و خود را بدنام در سواسے کوچہ و بازار ساختہ اند ظاہر اہلکار یکہ از طرف ککتہ و از پیشگاہ
 گورنر جنرل بہادر ہامو زندہ ہین دوسہ کار است کہ در بلاد مشہورہ و قلم و کپنی قطع الطریق و در سہر شان و قاز تکران راہ نیابند و
 مباشرین عمل ہر کہ گرد و اورا بندہ برسانند و در مفصل ہم احد سے قتل و غارت ہمدگر نتواند نمود و تدارک دزد سے و زنا و
 خون ناحق و در مفصل شہر ہا ذمہ ایشان است این قدر کار و عہد ہما بت خبگ و قبل از ان ہم در شہر ہا سے عمدہ کو تو اہل
 و در مفصل عمال ہر از چند بہتر ازین فوجداران مالیشیان بتقدیم سے رسانند و فرق در میان این جماعہ و کو تو الان و عمال بق
 ہین قدر است کہ سابقین از خوف باز پرس اولیاسے نعم مجال ظلم و ستم نہ داشتند و اینہا از غرور نام و نشان و بنا بر عدم اتفاق
 صاحبان درین کار از ہیکل پس و پیچ احسن تر سیدہ ہر گونہ ظلمے کہ سے خواہند سے نائند و خصوص با اعزہ مردم کہ رجو سے
 باینہا از نہ بہر حیلہ کاوشہا نمودہ حققت و اہانت زیادہ تر سے رسانند و اچنانا اگر نالستے بگوش گورنر جنرل بہادر رسد میان
 اینہا خوف غزل و باز پرس خود حیلہ با بوساطت و وسائے براگنجیختہ و سیلغے ہر سے تکذیب مستغیث صرف نمودہ نمی گذارند کہ چاہے
 متلا سے مطالبہ بداد خود رسد چون احوال ضرابطالین دیار کہ ہر سے کہ ام کار ہا موضوع شدہ بود و الحال غرض حق تعالی
 چہ خیر گشتہ بر سبیل جمال زشتہ شدہ بجلہ از حالات اصحاب انگلیشیہ کہ با او ضایع اینجا با سباعت و مسانیت دار و بدان
 حجت احتلال عظیم در انتظام این ممالک راہ یافتہ و موجب فلاکت و پریشانی مردم این بلاد گردیدہ نگاشتنہ خانہ خانی
 نگار سے گرد و باشد کہ پسند گوش ارباب ہوش آید و باشد کہ بطور سے احتلال لہا احتلال یافتہ با انتظام گراید و خلق خدا را آسنا
 و آشفتنہ حالان را آرامشی میر آید و نسل من اشد الایمان و توفیق +

اول آنکہ از زمان تخریر اصحاب انگلیشیہ ہر سہ صوبہ سخرہ ایشان ہر لکہ نذر و چہ یک شخص معین و اولادش مالک و وارث این ملک
 نیست بلکہ گویا فرقہ انگلیشیہ مالک اندر میرا کہ کپنی یک کس نیست اشخاص کثیرہ اند و انہا ہم معین نمی یاشند ہر کس زری دارد
 و خواست زر خود را باز ہا سے اشخاص سابق آمیختہ خود ہم شریک آہنا گشتہ داخل کپنی شد لہذا ہمیشہ غیر معین است و از طرف
 آن جماعہ ہم یک شخص معین حاکم اینجا دستہ زر سے معین کہ سال بسال اورا باید رسانید یا فقط باز پرس از خود ہا بود نیست
 چنانچہ در نیت بہت سال زیادہ از شش ہفت کس گورنر گذشتہ باشند و شخصی کہ گورنر ہم باشند ہر کار خود اعداد و ارد و نہ ختیا
 باید ہر کس کہ کیت عبارت از ان است مختار و مرجع کار باشند و اینہا ہمیشہ با ہم متنازع و ہمیشہ در اندیشہ غزل خود نصب
 دگر سے ہر گاہ خانہ بے مالک آباد نمی تواند ماند و بنا بر عدم ہر مت و در چند روز ویران گشتہ اند ہم سے پاشند ملک با این ہمہ دست
 کہ مالک انداشتہ باشند و چگونہ آبادان سے تو انہا مانا چہ غیر مالک آرام و انتفاع خود از ان مکان سے خواہ خواہ خانہ باشند خواہ
 ملک و ہر و اسے خرابیے آن ہزار و ہنی خواہ کہ ہر اہل انتفاع و دیگران خود و مردم ہا ہا ہا انتفاع نگردانند گر اندیشہ باز پرس

اگر داشته باشد اقتدا و احتیاط خواهد کرد که الزامی و بدنامی و خرابی آنجا را و عاید نگردد و اینقدر هم که گویند عمار الدوله مسند
 مشنگ بسا در جلالت جنگ کوشید و با دیگر ارباب کیش با اعتماد و سپهشیا بر سر و مجادلات نموده انفاست نیاز حاجات آنجا
 با خود کرد دیگر کله مجال نبود و از کسے تا حال لعل نیامده بازم نیابرس نما طر که با ارباب کیش بجا آورد و منازعتها که با سپه گزید و
 بزعم طرفین موجب خرابی اکثر کارها گردید و باید دید که پایش کجاست آنجا احوال اتباع نیز بدین منوال است چه در آنجا
 است که شویز و تقسیم این جماعت درین صوبه مقرر گشته همین قسم پنج متشکک کونسلیه مدارالمهام مساللات آنجا است باشند و چون هم
 متابع و سب مالک آنجا با حاکم بالاستقلال و الانفرادیت بلکه امید اقامت مدت مدید هم ندارد همیشه در فکر کار خود و گوش بر
 آواز عزال و نصب می باشد و علاوه آن در اینها علت دیگر است که اگر در معاسله با هم تنازع شود باید بگورنریا در کیش بر کارند
 و از آنجا حکمی خواستند ارباب کیش و گورنری که جمیع کارها با اختیار خود داشته اند سایر جمیع امور عظیمه و تقسیمات ممالک و صوبه با اعداد
 علاوه کارها سب ممالک محروسه هر سه صوبه و مکاتبات ولایت و تدابیر غلبه بر بدخواهان اقوام که در ولایت شان درین ممالک
 اند و تحویر حسابها سب اخراجات کرور با و سرانجام با تملک کارخانجات کیشی و فمیدان حاصلات و داخل ممالک مقبوضه مسخره
 بر دوش همت خود گذاشته فرصت نوشتن جوابها سب ضلع داران و دادن احکام در کارها نذرند از جمله آنچه ضرور شمرند فرصت
 یافتند برای آن جوابی و حکمی نگاشتند و الا بعضی کارها سب ممالک محروسه که متفق علیه آرا سب کونسلیه سب اصلاح است
 یا بعضی کونسلیه با بدبیر سب بر مقابل خود غالب آمد و در اولی وقت اجرا یافت صواب باشد یا نه لعل سب آید هر صاحب آرزو
 اصحاب مدارالمهام هر جا و هر کار که مقرر شود اگر زمام انتظام امور آنجا با او مضمون و از زمانه تمتد با اختیار و اقتدار خود متیقن و معتقد
 باشد و بداند که نیک و بد این بله و کارها سب آنجا از من خواستند پس بد بله مذکور کارها سب آنجا را از خود دانسته البته جنگی
 همت و راستنظام و سرانجام آن کار خواهد کوشید و با بذلش باز پرس سپه ابداد آنجا کی پذیرفت در ترفیه حال رعایا و آباد
 ملک هم راضی به تقصیر نخواهد گردید و بدین سب بلا و آباد و خود هم فوائد عظیمه تواند انداخت و در صورت اجتمع اصحاب که بگور
 و کیش تغیر می شود هر یک نسبت خطا و تقصیر دیگری نموده از همه گزشتگی خوانند بود و هر یک خود را معاف و مبرا شمرده
 الزام تقصیر بگورنری دیگر نموده و در از منته سابقه از ابتدا سب عالم و خلقت نبی آدم هر گاه اخراج ولایات دیگر با این سب
 آمد مسخر نمود که اراده اقامت نداشتند و قتل و غارت نموده علم مساوت برافراشتند آنها را خود کار سب هاین
 و یار غیر از تحصیل زر به صورت که میر آید بنود و زندقه و فتنه و کسانیکه تیه اقامت در ریاست اینجا نموده رحل اقامت
 انداختند این ملک را مملکت خود و مرکز دولت دانسته بقیه السیف را چنانچه نگارشش یافت استمالت نموده در کف
 عواطف خود جاسه داده جنگی همت بر رفاه حال آنها مصروف داشتند و در آنچه آسایش و بهبود مردم بود دقیقه فرود گذاشتند
 تا آنکه زمان توطن با امتداد کشید و توالد و تناسل رویداد و زبان سپهر گزیده اولاد آنها با مردم اینجا چون اخوان یکدل بود
 زبان گشتند با موجود آنکه هنوز از امثال داکننا سب خود احترام و اجتناب دارند و از مسلمانان بنا بر مابینت مذہب بیشتر بازم
 نسبت کثرت اختلاط کار با قدر موم و اوضاع یکدیگر آید و خشت و نفرت از میان برفاست بالنسب و هفت با تمامید و همین
 چون شیر و شکر با هم جوشیدند و در انقراض مهام سپهر تا بجان سب کوشیدند اولاد رئیس بنیان برادگی شترت یافتند هر حال
 بازم تقویت و تقویت مسلم گردید که هر کس لطیف خاطر و در اجتماع او حاضر واحد سب را در سرور سب با آنها برابر نموده استند و بنا بر
 شترت ممالک این مملکت را با سب اولاد سب پروردند تا در مذاقات خصم از بد اخوان و انصار باشند

و عاوضه را سعادت و یار سے با طهارت و اخلاص نماید سعادت کے رعیت درخت است اگر پرور سے حکام و ان کے
 پر پرور سے و بر ایسے از دیاد جاہ و دولت خود کثرت و رفاه رعایا را آبا و سے ملک دانستہ اہتمام تمام و ترفیہ حال انفراد
 سر اس آئندہ ہشتادین سبب ملک آبادان غنوم خلایق شادمان بود سعادت کے با رعیت صلح کن و از خشک حفر این زمین
 زانکہ شاہنشاہ عادل را رعیت لشکر است و فقیر تاج سلوک نیک و ثمرات بد سلوک کے در عروب شاہنشاہ عادل کے گوہر کہ بادشاہ
 عالم پناہ بصرہ است با جماعہ انگلیشیہ بحشم خود دیدہ و بگوش خود شنیدہ اول کہ خبر آمد بادشاہ مذکور در صوبہ و شہر عظیم آباد
 شہر ریافت عامہ رعیت و سکنہ شہر بے انگہ احساسے از دیدہ و ذائقہ عنایتے از خوان کر مش حشیدہ باشند مقتنا سے
 حسنا سے سابق آباد اجداد او کہ بر خلق بود بے اختیار و ماگو و مفر جو سے او بود و چون رسید و علمہا سے ظاہر از عا کر
 و در امر ایش بر مردم گذشت و رؤسا سے انگلیشیہ در ان زمان نہایت اہتمام سے نمودند تا شکر بیان و اتباع ایشان احد
 از خلق خدا از بنجانند و ہر جان شکر ایشان یا سردار سے تنہا با سعادت سے از خدمتکاران سے رفت ممکن نبود کہ بر کسے تمی
 و دور آمدنہا شاہنہر دہ مذکور کہ ثانیہ و ثالثہ بطرف عظیم آباد تمام خلق را دیدیم کہ نفرین بر بادشاہ و دعا بر اسے فتح و فیر در
 انگلیشیان سے نمود اما الحال کہ از بے التفاتے صاحبان و نقد سے علم و حکام دست نشان ایشان بجان آمدہ اند دل و
 زبان مردم برگشتہ و بر عکس احوال سابق گردیدہ است در سرکار بعضی از اصحاب انگلیشیہ جماعہ دار ہر کارہ از ہر قوم کہ باشد
 و اہل خانہ دیوان خانہ و مدار علیہ اکثر امور گردیدہ اول خود اغرہ مردم را بنا بر اظہار اقتدار خود لیلو کما حقے غیر مناسب ہر بنجا
 از غریبے با و چیز سے رسا بند و خود را در سلوک با و دلیل گردانیدہ اند کہ از اورا سے در و ادار رفتن او تا حضور آقا و حساب
 خود است و الا انواع اید او استخفاف با او نمودہ سے کہ انڈیا کے تالبعایش برسد و یا منشی و دیوان سرکار صاحب خود و با بھل
 بیع علمہا ہم دگر اتفاق و زبیرہ معاطہ ہر کر اہر صورتیکہ آئندہ ظاہر نمودہ انعام میدہند و اولوالالبصار تماشائے قدرت کر و کار
 اند و ہر صاحب سے سرکار علیحدہ و ہمیں قسم حملہ جداگانہ وارد ہر چند حاکم جائے مخصوص نباشد باز ہم ہر جا برسد حاکم است و ہر جا
 علم چنانکہ مذکور شد مردم این دیار را کہ ہم حکم رعایا وارند باید دید کہ حال چگونہ خواهد بود و چہ سان از عمدہ فرمان پیرری چندین
 صاحبان و عمل و اتباع ایشان بیرون توانند آمد *

دوم اختلاف تمام در اسناد و اکثر اوضاع و رسوم *

زبان کہ مفتاح ذخائر ملک و ضمائر و واسطہ الہمار سرانہ ہر گیر است فیما بین اہل ہند و انگلیشیان از کار خود مغرور است
 و اکثر اصحاب انگلیشیہ زبان ہندیان نمی فہند و اینہا زبان آہنا و باین سبب اغلب اوقات صحبت ہندیان کہ ارباب
 عرض مانند با صاحبان مذکور بنا بر مردم توجہ و صنیق فرصت کہ لازم ہر یکے از انجماعہ بنا بر کثرت کارہا سے متعلق بنفس است
 و معاشرت لغت و تعہیدن زبان علاوہ آن شدہ مثل مجلس تصویر است و ہر دو از صحبت بچنان فائدہ بر سنے دانند لیکن
 چون ہندیان محتاج اند بیشتر متضرر و در کار خود متحیرند کہ چہ کنند و اگر دیوان یا منشی واسطہ افہام و تفہیم باشد بر احتیاجان
 و دوسرے ہر سیدہ استر فاسا سے ہمہ با ضرور و بیرون از عمدہ مقدور سے شود و ہر صورت موجب آنز جا خاطر عاز
 طرفین سے باشد اگر مدت حکومت ہر یکے ازین جماعہ کہ حاکم ہر جا است با متدا و کشد التذہیر بیان و رسوم و عادات انجا آشنا
 گشتہ مردم انجا ہر انجہ باید خوب شناسد و یقین است کہ کارہا سے انجا نسبت بہ بگناہ از جنسی غیر عادت بلغت و صمیم

اینجا نیستی بهتر و بنویس سرانجام می تواند داد و چون جمیع ما محتاج بطور ولایت خود دارند ازین جهت اکثر ارباب حرفه هم
 منلوک و محتاج خود تحصیل قوت لایوت عاجز و لا علاج اند زیرا که حاکم و مالک و اغنیای الحال این صاحبان اند آن بیچاره
 بکدام کس رجوع آورده از پیشه و زریده خود انتفاع بردارند مگر معدود و در آنجا حزنه مثل بنیاد و بنیاد و در گذر روزان
 ایشان هم بطور سابق بلکه بعضی بیشتر از پیشه پاس خود اندک حاصله داوند شاید دوستی و دیگر هم از ارباب حرفه باشند
 که فقیر درین وقت تحریر متذکر آنها نیست پیشه و ران دیگر را نوبت به گداس و آوارگی از اوطان بهم رسیده بیچاره
 جلاسه وطن گزیدند و بر سر خیابان وطن بر حسرت و ناکامی ساخته در زوایای بیوت خود آرمیدند اما ارباب در
 پریشانی و بیکارگی که قوت شب میسر نبود بلا ساعه فوجدارگی که وجه طلبانه پیادگان محصل آنها بعلت هر تضحی می باید
 دو بالا گشته بیچارگان را کار بجان و کار دیباستخوان رسیده و این بلاسه حکومت فوجدارگی و طلبانه آن شامل حال
 جمیع بیکاران بنی نوبت و اختصاص با علی و ادنی و ارازل و بنجا ندارد و فریاد رسیده غیر از خندانند چه صاحبان گلشن
 خود از استماع احوال غربا فراغت جسته آنها با بوجود ارازل و عملک ایشان رفاه خود و در تناسی اینها می بینند
 و هر روز یکی را بر اسرار رونق و سترخان خود می بینند عیبت از گداز شمع باشد شعله را پانیدگی میکند از پهلوی معلوم
 ظالم زندهگی و الحمد لله که حال فوجدارگی از دست سندیان برآمده بصاحبان انگلش تعلق دارد و این تقدیر موقوف
 گشت و روزگار اندک که کام غربا گشت ایزد تعالی در امور دیگر نیز همین قسم عسر را به سیر تبدیل می دهد

رسوم اختلاف و تعیین ارباب عمل و عقد معاملات

درین دیار و از منته سابقه مطابق آن بود که احوال اشخاص و مایه و مقدار آنها در رسائی معاملات و کاروانی و حسن نیات
 در یافته هر کس را بیکارگی که لائق آن بود و از عهده سرانجام آن کار چنانچه باید بر سر می توانست آمد و مهارت نام و تشریت
 آن کار داشت بهمان کار مقرر میگشت تا برین کار بار رونق نیافتند یا اگر آراسته می بود در صاحبان انگلیتی شهر ایضا مذکور
 منظور نیست بلکه مدارج مذکور که در پاس رعایت اشخاص و خواطر و ساطع موقوف گشته بانکار مقرر می شود هر چند اجنبی محض
 از تمثیت آن امر باشد و گمان نمی رود که تربیت او محظور باشد چه مکرر دیده شد که شخصی در جلای بکار می نمود مگر در دیده
 و از لواحق و جوانب آن کار معرفتی بهر ساینده الحال عنقریب به مرتبه مهارت و لیاقتش خواهد رسید و وقت تقویض کار با
 با و آن وقت است در آن وقت معزول و دیگر کسی که نهایت اجنبیت از آن کار دارد بجای او منصوب گشته می رسد
 و تا برضا بگذرند این صاحبان که همیشه آمد و رفت بولایت خود دارند و ارا و او توطن کسی را در اینجا نیست فندان معرفت
 از معاملات و عدم مهارت آن همه را از اجتهاد و انتقال زرباسه خطیر ازین مالک بولایت انگلند فرض می کنند مگر در دیده
 هر دو امر مذکور خلی است عظیم در انتظام دآبادی و در این میان پیشتر بهر سانس لفره خور پاس خطیر برین صاحبان در حیا
 نمی آوردند و زنگور بازر باسه سابق همیشه در همین جا دائر و ساکن بود و گاه می باشد که یک شخص سالها محنت کشیده
 و مهارت در کار با بهر ساینده امیدوار مرتبه حکم رانی با پوشیاری و کاروانی است ناگهان دو سه کس تازه وارد از ولایت
 که از کار با بنی خبر محض اند اما مرتبه نکر کسی آنها فوق مرتبه این شخص با بهر است رسید و بجای او

منے نشینند و آن کاروان ہوشیار ملول و سیزار گشتہ محروم از مرتبہ و کار لائق خود گردیدہ آزرودہ خاطر لویلاست می رود
 و بے خبران بیجا سے اوشنتہ بنا برہم اطلاع بر احوال اشخاص بد نہادان عیار را کہ باہنا رجوع آوزدہ باغنائی سبز
 و سوغ نمودہ اند مرجع امور عظیمیہ سے گردانند و عیاران مذکور کار باراضائع و انتظام مہام را برہم سے نمایند و تا این صاحبان
 تازہ وارد بر احوال پیش آوردگان خود گئی یا بندہ بیہات راست و اگر جیانا آن شخص کاروان ہم در میان اینہا ماند لیکن
 چون بنا سے کار بار بر کونسل است گفتہ و کردہ او تا آن سہ چہار کس بے خبر ہم تصدیق قول و فعلش نہا بند کار سے آید
 و نور سیدگان مذکور بالتاس بر ہم کاران متوسل و آزر و سے مرجعیت خود بر اہلکار کاروان ہوشیار اعتماد و اتفاتی
 نکردہ بخود را فی و غلبہ طرف خود کہ سہ چہار کس اندے گذارند کہ مرضی او پیش رود چنانچہ گورنر بہا را ہنگام ورود جنرل کلاون
 وغیرہ ہمیں احوال پیش آمد و در اضلاع ستہ ہم اغلب اوقات ہمیں حالات روسے می دیدہ

چہارم کونسل است

کونسل کہ ماقدش سنت شور سے است کہ خلیفہ ثانی در باب تعیین خلیفہ اختراع نمود و غرض او حرمان امیر المؤمنین از مرتبہ
 خدا و دلائق آن سرور بود و عبارت از اجتماع آرا سے اصحاب است ابریک امر و اگر اختلاف در آرا ہر سہ طرف کثرت
 اصحاب باشد آن سخن مقبول گردد و در صورت تساوی طرفین چون صاحب کلان بنا بر رفعت رتبہ حکم دو کس دار و دیگر
 او باشد ہمان سخن مقبول و در پیش صواب است چنانچہ در شور سے عبدالرحمن بود و این ضابطہ اگرچہ نہایت استحسان دارد
 چہ عقول و شرائع متفق است بر جس مشا ورات اما لہ طی کہ مستشار مؤمن باشد و با اغراض و تعصبات در میان نیاید
 و این امر الحال درین مردم و درینجا خود نیست و در شور سے ہم بود و معہذا در امور کلیدہ عظیمہ کہ محل تردد آرا و مدحض اقدام
 عملا باشد سے باید نہ در سہ جزویات و بدہیات بنا برین اختلاف کلی در نظام معاملات و انفصال قضا با تعیین احکام
 روسے دادہ و بنا سے کونسل چنین افتادہ کہ ہر قدر امور در دوسہ روز حضور صاحب کلان ہر جایا صاحبان دیگر رجوع
 شود و اہل حاجت التماس کنند ہمہ آہنا ذخیرہ باشد تا روز کونسل برسد و امور مذکورہ در کونسل بیان شود و و حکما
 ارباب احتیاج حاضر باشند اگر انان ہمہ امور سے انفصال یافت جواب آن اصدار یا بد و الا امید و ار کونسل آئیدہ
 باشد چون اجتماع آرا می مختلف بچندین جہات اغراض گاہ مثل دوسوی با کسی گاہ ناخوشی با حسب حاجت گاہ بنا بر اختلاف طرف و اربابا کہ یکدہ کسی از کونسل
 طرفی اختیار کردہ و دوسہ کسی دیگر ہاوت و دیگر گاہ ناخوشی متوسلان بعضی از صاحبان با اہل طلب از جماعت بل متعذرات است مدتنا در میدوار سے
 گذشتہ جیانا کسی کامیاب اغلب غائب و خاصہ گرد و چون در از منہ سابقہ یک شخص کاروان عارف با احوال اشخاص و معاملات
 کار گزار و فرمان روا سے بود و دوسہ کسی عملدار کان میدشت و مجرد التماس احوال شخص ما جتندہ مقصدا و ہمیدہ اچہ سبب
 سے بود ہمان وقت انفصال یافتہ حکمی صادر سے شد و ارباب غرض بکام خود رسیدہ معاملات فیصل سے گردید سا لہا در
 انتظار و عمر بانبا کاسے و اضطراری گذشت ذرا ابتدا سے ایام حکومت این جماع ہم کہ یک صاحب کلان و یک نائب گزار
 مثل مہاراجہ شتاب سارک و غیر او مقرر بود بہر صورت کام روا سے خلان سے شد و این سہ حیرت و ترو و خلق خدایا لائق
 نبود اگرچہ مثل از منہ سابقہ برأت از اغراض و اعراض مذاشت اما کار بہر صورت کہ آہنا را منظور و مناسب آن اوقات
 بود و روسے انصرام سے یافت و ابتلا سے حیرت و انتظار مردم رائے گذاخت چنانچہ ہنگام مغز و نئے مہاراج مذکور

که جارج ونسرت هوشیار خبک صاحب کلان بود و مرجع معاملات گشت بنده در نزد متشرف گزارش نمود که بهار اجماع است
 هر دو وقت قریب بیست روز و ثلث شب متوجه مفصله معاملات و مستحق غلظت است ارباب حاجات بود و بلا تامل
 کار با سبب مردم اجراء می یافت الحال تدارکش بجه صورت منظور است گفت مثل بهار چون مقدار نسیتم در بار تمام
 و احوال مردم شنیدن و فهمیدن خود از من نمی تواند شد اما هر کرا غرض و عرض باشد مرا اطلاع کند طلبیده و ابوالشیرازی
 و فهمیده تدارکش خواهم نمود گفتم به حجاب و در بانا ان حکم شود که عرض همه کس می کرده باشند بهمان وقت تا کبده نمود چون
 نافذ الامر و هوشیار کار گزار بود و تبعیت تعلیم و تلقین دیوان و منشی و بیچ کس نمی فرمود و همین قسم که گفته بود بعد از آورد
 ازان بازار این احوال موقوف گشت و مرجع کار اشخاص بسیار شده آزار با مردم رسید مگر چند روز مشربون لایم اشک
 چشم مردم باستین عنایت و اشفاق پاک کرد تا بعد ازین چه شود و ظاهر است که استر فلان یکس آسان است
 چاره آزرده که شخص واحد هم می توان نمود اما چاره رضا و غضب پانزده بیست کس بلکه زیاده که مع ارباب کونسل
 و علامه اتباع آنها می شوند از جنرتاب و لوان یکی از ما جزان بیرون و از قدر تاقش افزون است چنانچه بعد از یک روز
 از معروضه بهار اجماع شتاب را که عید رمضان آمد و اعیان شهر و ارکان دولت بضرورت نذ و مبارک باد بر ویضند و ستان
 که بهار اجماع می گذرانیدند بهر بیچ کونسلیه دادند هوشیار خبک باین حال که بداهت دارد بی برده دید که کسی را که یک
 شرفی با یک روپیہ براسی گذرانیدن نذر می بایست الحال بیچ عدد بایده تا از عهد بر آید و این کار با توفیق طاعت
 بیچاره است با سجد گریه در عید الفصحی حکم داد که یک نذر صاحب کلان کافی است دیگر نمی بایده و همین قسم لعل آمد اما بعضی خوشا
 کیشان صاحب زر سنبند و ستان با وجود مخالفت براسی اظهار حسن عقیدت خود در خانه صاحبان دیگر رفته نذر با دادند
 باز دیگران هم که مقدور داشتند بخوب آزرده که صاحبان که مبادا گمان برند که سندیان قدر را کم شمرند و نذر با چاه چنان
 بگردند تمیذستان رضا بقصد داده دزر و آبا خود خاموش نشستند

پنجم اختلاف و معاشرت اصحاب انگلیشیہ در وضع دربار با اوضاع این دیار *

سلاطین معدلت آیین و حکام و الامتقام سند و ستان اوقات را بر آسیر کار س تقسیم فرموده قصور و فطور کے
 دوران نمونند ازان جمله عمدہ دو کار بود یکی کار معاملات ماسی و ملکی دوم مقدمه عدالت و داد و دوسری خلق خدا
 و بر آسیر و امر در سه هفته دو دور زمین نمود با آنهمه شان و شوکت و فرو عظمت و دور دیوان کرده ملازمان و عیال
 را پیش خود بار عام می داوند تا همه کس حاضر شوند و عرض حاجت خود نمایند و سلاطین از احوال ملک عمده خود اطلاع یافته
 تدارک آنچه حاجت بان باشد پردازند و ملازمان و رعایا نیز از فیوض آنها بهره یابند و اکثر یکجا بنوده در مالک محروسه
 خود می گردیدند و احوالی ملک در عیال بپشم و گوش خود می دیدند و می شنیدند و همین قسم دور دیوان و عدالت فرموده
 بداد مظلومان میر سیدند و فریاد آنها می شنیدند و از ارحام و غوغای عام خلق اشترک تنگ می گردیدند و اصحاب
 انگلیشیہ چنانچه در عنوان سابق اشاره بان رفت از بار عام و اجتماع انام و اجتماع مقالات و کلام آنها نهایت منجز و نفور
 و محترز و دور می باشند و بدین سبب احوال ملک عموم خلق برین جامعه کثر معلوم و بعضی خلق از فیوضات اشفاق و
 انعام آنها که الحال بمنزله پادشاه اندامیوش و محروم می باشند سعادت چنانست در مہتر کے شرط است که هر کس

زبانے کہ کسب ہی چاہے اگر وقتی از اوقات برای همین کار مقرر فرمایند و مردم را عموماً پیش خود بار و بندہ ملتزمات است این را ان بنوی
 و پیش حق سپیش احوال اینها را با خود مالون و در عرض و قلع و سوانح بسیار گردانند اگر چه قاسے از حررے بنا بر عدم اعتیاد بر آن
 این جامع نیست اما فوائد بسیار که از این خواہد داشت و استمراری التوفیق و در زمین همین ملاقات و مصاحبت فائدہ مسرفت
 اشخاص این دیار هم بہت ہر گاہ ہر کسے را دانند و پائے و مقدار آنها در کار با شناسند با ہر کسے سلو کہیہ مناسب حال و قدر او بہت
 سے توانند خود ہر کہ را لائق ہر کار سے دانند از دست او کاہے خود چنانچہ مرضی و مطلوب ایشان باشد سے توانند گرفت
 و این کاریدون مصاحبت و تفحص و رعادات و اخلاق مردم و متاہدہ حالات ہر کیے در اوقات مختلفہ نقل و حکایت اختیار
 خصوص درین خروزیان کہ ارباب حق و حسد و لفتن و کبیہ بسیار اند میسر نمی توانند شدہ

ششم متن گشتن مردم از اکثر منافع و محاصل

سلاطین سابق کہ بعد تسخیر اروہ توطن درین دیار نمودند ممالک مسخرہ و با حاصل خراج آنرا خاص خود گردانیدہ در ان ہم با عطا سے
 شاہرہ و جاگیرات و التعماد و املاک رفقاسے الوس و اقوام خود و مردم این دیار را شریک گردانیدند و بیکر و وجہ محاصل و
 مد اخل را بنا بر پرورش خلق این ممالک کہ از کرد و ریاضت اندوگہ اشتند امر اسے مسلم و ہنود و غیر اینها جاہرات عمد
 نلوک و منصبداران دیگر از ہر فرقہ جاگیرات بقدر کفایت خود یافتہ امیدوار ترقیات در جلد و سے نیکو خدمتہا بودند و بعد ظاہر
 مذویت و دولتخواہی سے ارتقا بہ ارج علیا سے نمودند و این معنی احتیاط با اقوام آنها نہ داشت رفقاسے قدیم بمقوم و ملازمان
 جدید اینجا از ہر صنف و جنس درین باب اشتراک داشتند عجزہ و ارباب استحقاق و اولاد و متعلقان جان و شانان و دعاگوئی
 و خیر طلبان التعماد و املاک داشتند و سے یافتند و وجہ دیگر از تجارت و معاملات صناعت بہر عموم خلایق و اگذاشتہ
 ہر چند انواع انتفاع در ان بود مطلقاً التعماد سے نمودند و نلوک مردم سواران و بیادگان ملازم سرکارات سلاطین و
 امرابودہ پرورش سے یافتند الحال قلیل مردم سے بجاگیر ملک و التعماد وجہ قوت سے یابند ان ہم سبب عدم توجہ بہ انتفاع
 احوال مردم اینجا و اقتدار عمال و زمینداران مسخر و مستاجر ان ظالم و غلہ خود غرض سے دیانت انواع تقاضا و خسارت
 در ان راہ یافتہ چنانچہ در احوال اہل املاک تجا بر تقدیر ہا سے طو، اشتراک و غیرہ مذکور شد و الحمد للہ الحال و رحمت یکسا
 کہ اہل املاک کشیدہ بقیاسے گورنر جنرل بہادر آن بلا از سر ارباب املاک زائل گردید و طویل مردم در زمروہ بر قہ انہا ان کہ
 معروف بہ تنگہ اندوگر گشتہ و بوقوت سے یابند ہمین دو صوبہ چہل پنجہ ہزار سوار داشت کہ در سرکارات ناظم و اولاد و اتباع
 او زمینداران مقتدر ملازم بودہ شاہرہ سے یافتند و تجار ہم چندین ہزار کس تفاوت مقدور از ہر گروہ انہا از پیشہ مذکورہ
 بر فادہ حال قایم البال سے گذرانیدند اکنون نوکر سے سواران بالمرہ موقوف و جمیع انواع تجارت مخصوص سرکار کپنی و ارباب
 انگلیشیہ است فواد ملازمان کپنی و ارباب حکومت باشند خواہ غیر اینها کتر سے سے شغل تجارت است مگر اکثر سرداران سپاہ کہ انہا
 ازین کار اجتناب سے نمایند ہر گاہ حکام ذومی الاقتدار تجار باشند رعایا سے بجاہرہ را چہونہ مجال اشغال این کار تواند بود
 و ہزاران اہل حرفہ بنا بر مردم رجوع صاحبان بسناعات آنها چنانچہ در ذکر اختلاف اوضاع در موسم مردم گشت نیز از کسب و بیع
 محروم اند و مقتدران اینجا را بوجہ سے کہ مذکور شد مقدور سے نامذہ تا از ہنوسے آنها چنانچہ پیشتر متفق بودہ اند الحال ہم توانند بود
 محل حیرت و محض قیومت الہی است کہ اکثر سے از مردم حرفہ اینجا تا حال زندہ و مع عیال و اطفال اوقات بسیار بردہ اند اگر

چند ہزار ہونے لگا اور اس کے گوشہ نشینوں نے اس وقت ان کے مثل شیخ میرزا دین خان بلکہ میرزا علی احمد خان برادر دیرخان
کا تشاہدہ کیا اور یہ سب دوسرے ان کو سرکار گلشنی ہو کر رہنا سکھانے لگے کہ یہ تیسویں آدمہ ملازم باشندہ دراکٹر تجارت خاصہ حرد سب کے باغی
مقل مہر چہ و حکمان و اشغال ایسا اتفاق افتد بمراتب بہتر از طرق سواران بنا بر پاس آید و سب سے خود بکار سرکار سے تو اتنا آمد و از
پہلو سے ایسا نفع لے یا بخلق این دیار ہم سے تو اندر رسید و فوائد دیگر مثل افزائش آب و سب سے و توفیر معاملات ملک نیز وار و

ہفتم اقتدار یافتن زمینداران و عہد نمودن بران جماعت

از سلطنت مظاہرے این دیار سلاطین خرمین و سب کے الاقتدار است کہ اصلاً اعتماد بر اقوال بلکہ حدود و موافق زمیندار کرہ
اور ابن خرمین قابل طلب و کوتاہ اندیشی سب سے ادب سید ہمت و نہایت اہتمام داشتند کہ جائیداد ذکرہ فرصت تہر و گردن کسے
نیابند و استعداد و اقتدار سے بغیر و غنا و ہم نہ ساند کہ فاسد بسیار و اکثر ایداد و ضرر بخلق خدا مثل قطع نظر سے و قتل و غارت
سافرن و مترو دین و در پناہیدن رعایا و عموم بر ایا و ویرانی ملک خسارت در مالگزار سے و تحلل در ملک ار سے از پہلو سے زمین ہما
عنا و پیشہ بد اندیشہ است و سب کا تاویب و گوشمال ایسا تو عداران عا سے شان و عملہ دار کان مقتدر و عقرب و بوزہ بر قول و فعل ایسا
اعتماد سے نمودند و فی الحقیقتہ درست نصیحتہ بودند و الحال برخلاف از منہ سابقہ و ضابطہ ارباب تجارت فائق زمینداران این ہما
را سرداران انگلیشی بگمان رویہ ملک خود کہ بر سب کے از پنجاسے ولایت شان چند ہزار گز یا دو سہ گز وہ زمین را مالک دوران جابجا
آنا سے فارغ البال تبعم و میر با سے مردم میگذا راند و ہما ہم برابر و مانند برادر اند زمینداران اینچار امر و معزز و صاحب شخصیت
آجرو طلب و استہ تمام اختیار کار و بار زمینداریش بدست او سپردہ اند و مانا جمیع ملک را ویران نمودہ پنجاسے سکنا اینچار
آوردہ منتظر وقت فرصت نشہ اند کہ اگر آشوب سے زمینے ناید یکبار سے اعلام یعنی و منازعت بر افرامشہ فتنہ ہا سے بزرگ
اعلام نشہ ناید با عقل از ضرب دست انگلیشیان تر سیدہ و تسلط ایشان ویدہ مہاشات در کار ہا سے نمایند و بوسیلہ توسل با دینا
مقربان عالمی را سے در پناہند و اصحاب انگلیشیہ بر ضامن و ارادہ ہا سے فاسد اینہا سے نی بر ند یا مصلحتی داشتہ باشند کہ بر ما
مجبور ماندہ است +

ہشتم چنانچہ اشعار کے بان رفت

گورنر و ارباب کمیٹ در اصدار جواب ملت است مردم و احکام سے کہ در بارہ انہا با صاحب کونسل اضلاع خود دیگر اقبال سے باید نہا
اشتغال بکار ہا سے خود و عدم فرصت سے کہ از نجوم مشاغل و از نہ نہایت وزنگ میفرمایند و ازین صغر عالمی شک سے مخاطب و در کمال
حیرت سے و پریشانی است اگر وقتی بر اسے این کار و شخصی با ستماع مختصات ارباب عا جات و رسانیدن بگورنر با و در ارباب
کمیٹ و غیرہ مقتدران مقرر گرد و در اصدار احکام و از تمام آن وزنگ نشود و فہا عا سے لہے در کمال سہولت و آسائے و ہشتما از
نیکائے صاحبان در عدل گتر سے و رعیت پرور سے می شود و بر اک اصحاب انگلیشیہ قباحت سے مدار و واقعہ المونق المنتہ قدر
قاسے کہ بعد تفرغ این سطر کمیٹ خود بر استن این کار با قرار یافت و الم انتظار از ارباب عا جات اند سے بر خاصیت

نہم چنانچہ گزارش یافت

کہ در سر انجام کار با کار داسے شرط است نہ ترا تب نو کر سے در مینق پرور سے اگر پاس مراتب نو کر سے مرجوع داسے انگلیشیہ

کاروان سلیم الحقین ہوشیار در اضلاع مقرر شوند و اول احوال آنها دریافتہ ہر گاہ شایستہ ان کار باشند بعد تفویض کدیر بر انہا اعتماد
موردہ ساحتہ پر، اختہ آتہا را سلم دارند پر اسے ہر ضلعہ دیوانے کاروان کہ ہوشیار معدلت کار گزارستدین باشد بطور قانون گولی کہ اسلام
در ہر گونہ مقرر کردہ بود از حضور مقرر شود و در انقلاب کہ نسلیہ ہایدون تقصیر مغرول نہ شود چون ارباب کونسل خاوندند و کار گزارند کور
نوکریا بد آداب نوکر سے را کار گزار لعل آرد اما صاحبان اور ملازم کمیٹ دو و لخواہ کپنی دانستہ صلاح اور ادو معاملات و صفاسے فرمودہ
و دیوانہ و منشی ملازم خود را مرجع معاملات مگرداند چنانچہ در عید یارج و نصرت ہوشیار جنگ دسترا یون لایہا در ولاد و جنگ بود و
سہر گاہ خیانتے ازین نوکر کار گزار ثابت و ظاہر گردد سزا لیش بقدر جرم یا بد تا دیگر ہم کاران او عبرت یافتہ از راستی بیرون نروند
و سہر گاہ خیانتے مشورہ و کونسل ضرور باشد در عدد ارباب کونسل تعلیل فرمودہ زیادہ از دو سہ کس مقرر نمایند چہ کثرت ارباب
حکومت موجب افتد ارباب و تفرقہ خاطر رعیت و عمدہ برائی بیچارگان از استر ضناسے جمع کثیرے متعذر است چنانچہ ذکرش
گذشتہ دو یقین متعذر سے آنجا و کل عملہ و فعلہ فوجد اسے وغیرہ خص بلینج لعل آوردہ کسے کہ معاملہ دان کار شناس و خبر خواہ
عموم الناس باشد مقرر شود بلکہ حاجت بطور فوجد اربابیکہ الحال مقرر اند مطلقاً نیست کو تو ال لائق کار کہ ہوشیار کم آزار
باشد بر اسے شہر با و در مفصل بحال نیکو خصال کاسے اند و سہر گاہ اینہا ہم کہ تقریباً بند اندیشہ رسائی مردم تا کمیٹ و بازار پرس
معاملات خود با مردم آن ضلعہ کہ در آنجا متعین اند داشتہ باشند یقین است کہ کار با بیرونق گراید و خلق بسیار سے از نون ع اقبلا
واقعات بر آید و معنی سرور سے و جہاندار سے ظاہر و عیان و خلق او تعالی شانہ رطب اللسان حسان و شاخوان حکام حسن
باشد و تسکنا التوفیق انہ خیر صاحب و رفیق سعادت سے خدا ترس را بر رعیت گمارہ کہ معمار ملک است و دانا سے کار
بد اندیشی است آنکہ خوشنحو خلق کہ نفع توجید در آزار خلق ریاست سپردن با نہا خطاست کہ از دست شان دستا بردہ است
نکو کار پرور نہ بیند سے چہ بد پرور سے خصم کار خود سے لہذا لہو کہ فوجد اسے لہذا صاحبان انگلیشہ مقرر گشتہ این بلا ہم از
سر خلق خدا بر خاست

دوم در امور معدلت گسترگی و رعیت پروری

الحال کہ خلق این دیار عموماً رعایا سے صاحبان انگلیشہ اند و عاصی غیر از خدا و مراحم و اشفاق اینہا ندارند باید جانب ملازمان
خود و اقوام و مقربان خود سے الاحتشام چنانچہ آئین سلاطین عدالت قرین بود و لہذا معدلتہ احتقاق حق ہمیشہ مہا بود باشد
کہ نیکناسے دنیا و خوشنود سے خداوند اسے و ادنی و تسخیر قلوب موجب استر ضناسے حضرت علام الغیوب است و وسیلہ
بقا سے عمر و دولت و ازویاد و بسطت ملک و سلطنت چنانچہ سد سے گوید رعیت کہ حق مہر بالنسبت بردا و گردہ بخشا و بخشا
حق نگرہ و عمل این کار باید از جمیع عملہ و فعلہ بے آزار تر و رضا جو سے پروردگار قادر ازین و دیانت مہمور و از طمع و رشوت و پاس
ناسے مردم فقور باشند و با این حال از اولیاسے نعم بنا بر حفظ آبرو ہا سے خدا نائف بودہ غیر ضناسے اللہ تعالی و اطاعت
امر او مرفسے آقا و دیگر منظور ندارند و سہر گاہ چنین کسان یافت شوند وجہ مشاہرہ انہا بقدر کفالت از سر کار آن مقدار معین و
مرحمت شود کہ از طرف اوقات گزار سے خود مع عیال و اطفال فارغ بال بودہ و من عصمت و محبت خود بلو شوق اسے
و رشوت نہ آلائیہ الحمد منکر کہ این کار ہم لہذا صاحبان تفویض یافتہ دست دارو غہ ہا سے سہد ازین کار کوتاہ شد و سہدگان خدا را
الہیمان و آراشے میر آمد